





دانشگاه قم

دانشکده الهیات و معارف اسلامی

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی

عنوان :

بررسی مفهوم وصف از دیدگاه اصولیین معاصر شیعه و حقوقدانان و آثار آن در مسائل مستحدثه

استاد راهنما :

دکتر سید علی اصغر موسوی رکنی

نگارنده :

سید محسن حسینی

تابستان ۱۳۹۸

تاریخ: ۱۳۹۷/۸/۲۰
شماره: ۱۰۵۵۵۵
بیوست: محمود میرزایی

جمهوری اسلامی ایران
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
دانشگاه قم



« صورت جلسه دفاع از پایان نامه کارشناس ارشد -
با تأییدات حداوند شعال و با استعانت از حضرت ولی عصر عجله تعالی و الله »

جلسه دفاعیه پایان نامه کارشناسی ارشد با موضوع «تاثیر سیدمناصن حسینی
در جنبه فقه و مباحث حقوق اسلامی به شماره دانشجویی ۹۶۴۴۰۶۲۰۵ دوره نوبت دوم
تحت عنوان بررسی مفهوم وصف از دیدگاه اصولیین معاصر شیعه و حقوقدانان و آثار آن در مسائل مستحدثه
با حضور هیأت داوران در محل دانشگاه قم در تاریخ ۱۳۹۷/۰۶/۲۰ تشکیل گردید. در این جلسه با این نامه موافقت نمودند
قرار گرفت قرار نگرفت و نامبرده نمره با عدد ۸۸/۲۰ با حروف هشتاد و هشت درج
در جداول عالی خیلی خوب خوب متوسط مرادود در یافت نمود

نام و نام خانوادگی	سمت	مرتبه علمی	امضاء
سید علی اسفندیاری	استاد ارجاس	استاد	
سید یوسف تهرانی	استاد باقر	استاد	
غیر حاضر	نماینده تحصیلات تکمیلی و دانشجو	استاد	

علو حدیث
محمود میرزایی

مدیران آموزش و تحصیلات تکمیلی دانشگاه
نام و نام خانوادگی: محمود میرزایی
شماره دانشجویی: ۹۶۴۴۰۶۲۰۵

آدرس:
جاده قدیم اصفهان
دانشگاه قم
شماره: ۳۷۱۶۱۲۶۶۱۱
تلفن: ۰۹۸۵۳۳۲۱۱
پست: ۳۷۱۶۱۲۶۶
کد پستی: ۳۷۱۶۱۲۶۶
شماره فکس: ۰۹۸۵۳۳۲۱
شماره اینترنتی: ۳۷۱۶۱۲۶۶

نشانی: قم، خیابان شهید بهشتی، پلاک ۱۳۹، ساختمان ۱۳۹، طبقه اول، دفتر آموزش و تحصیلات تکمیلی، شماره تماس: ۰۹۸۵۳۳۲۱۱
پست: ۳۷۱۶۱۲۶۶
شماره فکس: ۰۹۸۵۳۳۲۱
شماره اینترنتی: ۳۷۱۶۱۲۶۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بَارِعِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءَ وَالْمُرْسَلِينَ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ
سَيِّدِنَا وَنَبِينَا حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (ص) وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ
الْمُكْرَمِينَ الْهُدَاءِ الْمَهْدِيِّينَ وَاللَّعْنُ الدَائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ»

تقدیر:

"من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق"

مراتب تشکر و قدردانی خود را از استاد گرامی و ارجمند جناب آقای دکتر سید علی موسوی رکنی

که با راهنمایی های مناسب و ارزنده در تکمیل نوشتار حاضر یاری رسان اینجانب بودند ابراز میدارم.

چکیده

این پژوهش در مقام کشف رویکردهای عملی فقیهان امامیه و حقوق‌دانان در باب مفهوم وصف است که با به‌کارگیری روش تحلیلی توصیفی به ردیابی موقعیت مفهوم وصف در مباحث فقهی و منشاء اختلاف فقها و حقوق‌دانان برآمده و دیدگاه فقیهان نامی و حقوق‌دانان و نیز تقابل ایشان در برابر هم را در این زمینه مورد بررسی قرار داده است. وصف یکی از اقسام مفهوم مخالف است که در ضمن مباحث الفاظ در علم اصول از آن بحث به میان می‌آید و معنایی اعم از وصف نحوی است و به معنای هر قیدی است که دامنه موضوع را محدود می‌کند. حجیت مفهوم وصف مورد اختلاف نظر علمای اصول واقع شده است. مشهور اصولیین ترکیب وصفی را فاقد مفهوم مخالف می‌دانند اما از منظر حقوقی در قانون مدنی قانون‌گذار در موارد بسیاری از ترکیب وصفی برای بیان حکم قانون استفاده کرده است. با استقراء در این قانون به این نتیجه می‌رسیم که قانون‌گذار در قانون مدنی در رابطه با مفهوم وصف از قاعده‌ی خاصی پیروی نکرده و گاه با بیان وصف، قصد خارج کردن موضوع فاقد وصف را از حکم داشته و گاه به‌عکس از بیان ترکیب وصفی مفهوم مخالف را مدنظر قرار نداده است. بنابراین نمی‌توان در تفسیر قانون مدنی از این شیوه لفظی استفاده نمود. با این حال مشهور حقوق‌دانان قائل به حجیت مفهوم وصف در قوانین مدون بوده و آن را قید احترازی تلقی نموده‌اند.

واژه‌های کلیدی: مفهوم وصف، اصولیین، حقوق‌دانان، مسائل مستحدثه

فهرست

ج	چکیده
۱	فصل اول
۱	مفاهیم و کلیات
۲	بخش اول: مفاهیم
۲	۱. مقدمه
۲	۲. مفهوم
۲	۳. انواع مفهوم
۴	۴. صفت
۶	۵. وصف
۱۱	۶. مسائل مستحدثه
۱۲	۷. نقش دو عنصر زمان و مکان در حلّ مسائل مستحدثه
۱۴	بخش دوم: کلیات
۱۴	۱. مقدمه
۱۴	۲. بیان مسئله
۱۸	۳. فرضیه‌های پژوهش
۱۹	۴. اهمیت و ضرورت بحث
۲۰	۵. اهداف
۲۰	۶. روش تحقیق
۲۰	۷. پژوهش‌های پیشین

فصل دوم.....	۳۸
بیان نظریات و دیدگاه اصولیان متأخر و معاصر.....	۳۸
۱. خصوصیات وصف.....	۳۹
۲. نظریه مشهور اصولیان در مورد مفهوم نداشتن وصف.....	۴۱
۳. اقوال در مسئله.....	۴۲
۴. نظریه اول.....	۴۲
۵. نظریه دوم.....	۴۲
۶. ادله رأی مشهور.....	۴۳
۷. ادله غیر مشهور.....	۴۴
۸. بررسی و نقد ادله قائلین به مفهوم داشتن جمله وصفیه.....	۴۷
۹. دلیل اول: لزوم لغویت.....	۴۷
۱۰. دلیل دوم: احترازی بودن قید.....	۴۹
۱۱. دلیل سوم: مشعر به علیت بودن تعلیق حکم به وصف.....	۵۰
۱۲. دلیل چهارم: حمل مطلق بر مقید.....	۵۰
۱۳. دلیل پنجم: تبادر.....	۵۱
۱۴. دلیل ششم: اطلاق کلام.....	۵۱
۱۵. دلیل هفتم: فهم عرفی از برخی روایات.....	۵۲
۱۶. بررسی دیدگاه موافقین و مخالفین.....	۵۴
۱۷. اصولیین موافق.....	۵۴
۱۸. دیدگاه اصولیین مخالف.....	۶۲

فصل سوم	۶۴
مفهوم وصف بر اساس دیدگاه حقوقدانان	۶۴
۱. مقدمه	۶۵
نتیجه گیری	۷۰
منابع	۷۴

فصل اول

مفاهیم و کلیات

بخش اول: مفاهیم

۱. مقدمه

در این فصل به بررسی مفاهیم و نظریه‌های موجود پیرامون موضوع پژوهش پرداخته شده است. شناخت مفهوم و تحلیل دقیق دیدگاه‌های اندیشمندان برای کسب آگاهی از موضوع پژوهش ضروری است و در این فصل به بررسی مفاهیم و لغات کلیدی پرداخته شده است.

۲. مفهوم

در لغت یعنی دلالت با واسطه و غیر مطابقی کلام را مفهوم گویند. در اصطلاح مفهوم در مقابل منطوق، مدلولی است که به‌طور مستقیم در لفظ و کلام ذکر نشده است ولی از آن استنباط می‌شود. و لذا در تعریف آن گفته‌اند (ما دل علیه اللفظ فی غیر محل النطق) یعنی معنایی که کلام متکلم به‌طور مستقیم و به دلالت مطابقی بر آن دلالت ندارد بلکه به دلالت التزامی و باواسطه بر آن دلالت دارد.

۳. انواع مفهوم

مفهوم به‌طور کلی بر دو قسم است ۱- مفهوم موافق ۲- مفهوم مخالف
منطوق: در لغت، به معنای هر چیزی است که با آن نطق می‌شود و به لفظ درمی‌آید، یعنی هر آنچه لفظ بر آن دلالت می‌کند، چه از مفاهیم افرادی باشد مانند: ذات زید که فقط لفظ زید بر آن دلالت می‌کند، چه از مفاهیم ترکیبی، مثل: نسبت قیام به زید که لفظ (زید قائم) بر آن دلالت می‌کند.

منطوق در اصطلاح اصولیون، مدلول جمله ترکیبی تام است. زیرا مفهوم که مقابل آن است، به جمله‌های ترکیبی تام اختصاص دارد، پس مفاهیم افرادی و مدلول جمله‌های ترکیبی ناقص از این بحث خارج می‌باشند.

مفهوم موافق: مفهوم موافق در مقابل مفهوم مخالف قرار دارد و آن مدلول التزامی منطوق کلام است که باعث سرایت حکم منطوق، به موضوع دیگری که در کلام آورده نشده است، می‌گردد. به چنین مفهومی از آن جهت مفهوم موافق گفته می‌شود که حکم مستفاد از مفهوم به لحاظ نفی و اثبات هم‌سنخ با حکم منطوق است. برای مثال، از آیه (لا تقل لهما اف) برمی‌آید که اگر اف گفتن به پدر و مادر حرام است، به طریق اولی ضرب و جرح آن‌ها نیز حرام است.

از مفهوم موافق به (لحن الخطاب) و (فحوی الخطاب) نیز تعبیر شده است.

اقسام مفهوم موافق

برای مفهوم موافق دو قسم ذکر شده است:

۱- مفهوم مستفاد به واسطه اولویت (مفهوم اولویت)

۲- مفهوم مستفاد به واسطه علم به اتحاد علت حکم در دو موضوع (مفهوم مساوات)

نکته: برخی از اصولی‌ها بر این باورند که: مفهوم موافق مدلول التزامی دلیل مطابقی نیست بلکه مدلول التزامی مدلول دلیل مطابقی است؛ زیرا ملازمه در حقیقت میان ثبوت حکم بر موضوع مذکور و ثبوت آن بر موضوع غیر مذکور در کلام است و این ربطی به دلالت دلیل ندارد به خلاف مفهوم مخالف.

مفهوم مخالف: مخالفت حکم مفهوم با منطوق در نفی و اثبات را مفهوم مخالف گویند. یکی از اقسام مفهوم (مفهوم مخالف) است؛ یعنی آنچه از مفهوم به صورت نفی یا اثبات استنباط می‌شود، باید با حکم منطوق مخالف باشد؛ یعنی اگر حکم منطوق ایجابی است حکم مفهوم باید سلبی باشد یا برعکس؛ مانند (ان جائکم فاسق ببناء فتینوا). در این آیه منطوق می‌گوید اگر فاسقی خبر آورد مبین واجب است؛ ولی مفهوم آن می‌گوید اگر غیر فاسق (واحد عادل) خبر آورد، مبین واجب نیست؛ بلکه قبول آن واجب است.

مفهوم مخالف اقسامی دارد: به این ترتیب ۱- مفهوم شرط ۲- مفهوم وصف ۳- مفهوم حصر ۴- مفهوم غایت ۵- مفهوم استثناء.

۴. صفت

صِفَت، واژه‌ای است که حالت و چگونگی چیزی یا واژه‌ای را برساند و اقسام آن از این قرار است: صفت فاعلی، صفت مفعولی، صفت تفضیلی و صفت نسبی.

برای واژه صفت که عربی است برابره‌ای فارسی «فروزه» و «چگون‌واژه» پیشنهاد شده است.

نعت: لغت‌نامه دهخدا

نعت. [ن] [ع] صفت. (از اقرب الموارد) (آندراج). نشان. (مهدب الاسماء) (السامی). نشانه. نشانی.

(یادداشت مؤلف). وصف. توصیف. ج، نعت:

روی ترکان را تا وصف به لاله ست و به گل

زلف خوبان را تا نعت به قیر و ساج است (مسعود سعد)

در صورتی که وصف در جمله را معتمد بر موصوف بدانیم شرطش این است که وصف اخص مطلق از موصوف باشد تا فرض بقای موضوع با انتفای وصف صحت داشته باشد، مثل: 'الانسان العادل'؛ و گرنه اگر صفت و موصوف باهم مساوی باشند، مثل: 'الانسان المتعجب' و یا صفت اعم از موصوف باشد، مثل: 'الانسان الماشی' در بحث مزبور قرار نمی گیرد. اما اگر وصف اعم من وجه باشد - مثل 'فی الغنم السائمه زکاة' که بین 'غنم' و 'سائمه' عموم من وجه است و در قضیه فوق اشتراک پیدا می کنند و در 'غنم معلوفه' و ابل سائمه از هم جدا می گردند - در این که آیا در بحث فوق می گنجد یا نه، اختلاف است؛ برخی می گویند اگر موضوع بدون وصف باقی باشد، مثل 'غنم معلوفه'، در این بحث قرار می گیرد، ولی اگر موصوف بماند و موضوع از بین برود، مثل 'ابل سائمه' جزء بحث نیست (نائینی، فوائد الاصول ج ۲، ص ۵۰۱).

۵. وصف

در اصطلاح سنخ حکم متعلق به موصوف با انتفای وصف آن را مفهوم گویند. مفهوم وصف، به معنای انتفای طبیعی حکم موصوف در صورت انتفای وصف آن است. مثال: (فی الغنم السائمة زکاه) گوسفند بیابان چر زکات دارد، که مفهوم آن این است که در صورت علوفه خوار بودن گوسفند، زکات به آن تعلق نمی‌گیرد.

درباره ثبوت یا عدم ثبوت مفهوم وصف سه دیدگاه وجود دارد:

۱- وصف مطلقاً دارای مفهوم بوده و حجت است

۲- وصف مطلقاً دارای مفهوم نبوده و حجت نیست

۳- اگر از وصف علیت استفاده شود مفهوم دارد، و گرنه مفهوم ندارد.

مقصود از وصف

در اینکه منظور از وصف در مفهوم کدام است، میان اصولی‌ها اختلاف است. برخی از آنان می‌گویند: منظور فقط وصف نحوی است که تنها نعت را شامل می‌شود. و برخی دیگر می‌گویند: اعم از وصف نحوی و اصولی است؛ یعنی هر چیزی که بر موضوع عارض شود و بتواند آن را قید بزند، خواه در اصطلاح نحوی به آن نعت بگویند یا نگویند؛ بنابراین، وصف اصولی اعم از وصف نحوی است و شامل حال، تمیز، اضافه و جار و مجرور نیز می‌گردد.

وصف معتمد بر موصوف

در میان اصولی‌ها هم‌چنین اختلاف وجود دارد که آیا وصف باید معتمد بر موصوف باشد یا خیر؛ مرحوم آخوند می‌گوید: فرقی نیست که وصف معتمد بر موصوف باشد یا نباشد. و برخی مثل مرحوم مظفر معتقدند وصف باید معتمد بر موصوف باشد، و‌گرنه در مفهوم لقب از آن بحث می‌شود (اصول فقه ج ۱ ص ۱۲۱).

اصولیین:

اصولی‌ها در مقابل اخباری‌ها، دو گروه از شیعی‌ی اثناعشری هستند که در فهم احکام شرعی دارای دو سبک و روش متفاوت می‌باشند.

۱. **اخباریه؛** اخباریه که همان اصحاب حدیث هستند، در شیعه آنها را اخباری می‌نامند. این گروه اجتهاد را باطل می‌دانند و فقط از اخبار (روایات، احادیث) تبعیت می‌کنند. نخستین کسی که گویا باعث این جدائی گردید، ملاً محمدامین بن محمد شریف استرآبادی (م ۱۰۳۳ ق) است. وی گویا مؤسس این فرقه در میان شیعیان متأخر است و نخستین کسی است که راه و باب ملامت بر روی مجتهدان شیعه گشوده است. وی در کتاب فوائد المدنیه سخت به مجتهدان شیعه تاخته و آنها را مورد سرزنش قرار داده و متهم به تخریب و تزییع دین حق ساخته است. او معتقد است که اجتهاد فعلی علمای شیعه بر اساس اجتهاد علمای قدیم شیعه نیست. وی می‌گوید قرآن دارای آیات محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ است و استخراج احکام از آن به سادگی میسر نیست، ازاین‌رو، وی معتقد است که باید به اخبار مراجعه نمود. او می‌گوید از آنجاکه اجتهاد بر پایه‌ی ظن و گمان استوار است باطل است، ولی اخبار چون از طریق ائمه

آمده‌اند دلیل قطعی هستند و نمی‌توان به ظنیات در مقابل قطعیات گردن نهاد. (انما الکتاب قطعی السند و ظنی الدلالة و الحدیث ظنی السند و قطعی الدلالة)

۲. اصولیان؛ در مقابل اخباریون گروه بسیاری از فقهای اسلام قرار دارند که آنان را اصولی می‌نامند. اینان معتقدند که در استنباط احکام شرعی اسلام به استناد ادله‌ی تفصیلی از قرآن، سنت، عقل و اجماع می‌توان عمل کرد. آن‌ها از علم اصول فقه نیز استفاده می‌کنند و از قواعد آن که اصل برائت و استصحاب و عمل به ظن و تمیز بین اخبار است بهره می‌برند. اینان اجتهاد را واجب کفایی می‌دانند، و در صورت انحصار واجد صلاحیت، واجب عینی می‌شمارند.

عمده اختلاف این دو گروه را می‌توان فقط در منهج علمی و روش و طریقه وصول به حکم شرعی دانست، و در این روش می‌توان گفت در مسائل زیر اختلاف مشرب و طریق دارند:

۱. اجتهاد و تقلید: اصولیون قائل به اجتهاد هستند و کسی که مجتهد نیست، باید از کسی که مجتهد است و کارشناس است تبعیت و اصطلاحاً تقلید کند، ولی اخباریون از اجتهاد و تقلید از مجتهد، منع می‌کنند.

۲. تقلید ابتدایی: اصولیون تقلید ابتدایی از مجتهد میت را جایز و روا نمی‌شمارند، ولی اخباریون می‌گویند: مرگ و حیات در رجوع به متخصص و مرجع تقلید تغییری ایجاد نمی‌کند.

۳. اخباریون چنین گمان کرده‌اند که کتب اربعه شیعه همه صحیح هستند. چون کسانی که این اخبار را جمع کرده‌اند اخبار صحیح را جمع و غیر صحیح را حذف کرده‌اند. و آنان تقسیم چهارگانه احادیث به (صحیح - حسن - موثق - ضعیف) را قبول ندارند، ولی اصولیون در این مسائل با آنان مخالف‌اند.

۴. اصولیون اموری؛ مانند قبح تکلیف بمالایطاق (تکلیف کردن فوق طاقت، قبیح است)، قبح عقاب بلا بیان (عقوبت کردن بدون بیان و نشان دادن راه)، قبیح است و... را قبول دارند، اما اخباریون این امور عقلی را قبول ندارند و نمی‌پذیرند.

۵. حجیت ظواهر القرآن: اخباریون می‌گویند ما نمی‌توانیم به ظاهر قرآن عمل کنیم، مگر آن‌که از طریق اخبار و روایات تفسیر شده باشد، ولی اصولیون ظواهر قرآن را درجایی که اخبار هم نباشد حجت می‌دانند. مدت دو قرن بین علمای اصولی و اخباری اختلاف عمیق وجود داشت و اخباری‌ها بر اصولی‌ها غالب شده بودند، تا این‌که آقا محمدباقر وحید بهبهانی (م ۱۲۰۸ ق) بساط آنها را برچید و از زمان او مجتهدان بر اخباری‌ها غلبه یافتند و امروزه اخباری‌ها بسیار در اقلیت‌اند (دائرةالمعارف تشیع، ۱۱۸۹).

امامیه به دو مکتب «اصولی» و «اخباری» تقسیم می‌شود. اخباریان در به دست آوردن احکام عملی به اخبار و حدیث اکتفا یا تکیه می‌کنند. در مقابل، اصولیان که در این زمینه از روش‌های استنباط اجتهادی (اصول فقه) نیز کمک می‌گیرند. این گونه تقابل در روش فقهی از سده‌های نخستین نیز وجود داشته است اما به‌عنوان دو مکتب در سده‌های اخیر تا حدودی مرزبندی شدند.

این تقابل روش و نگرش در همه نحله‌های فقهی و کلامی اسلامی وجود داشته است که در مذهب اهل سنت به‌عنوان مکتب اهل حدیث (فقه‌های حجاز) در مقابل مکتب عقل یا قیاس یا اصحاب رأی (فقه‌های عراق) قرار می‌گیرند؛ که در اندیشه کلامی اهل سنت نیز به‌صورت مکتب اشعری (تکیه بر منقولات کلامی و ظاهر حدیث) در مقابل مکتب معتزلی (تکیه بر کلام استدلالی) جلوه‌گر می‌باشد. هرچند که در مذهب شیعه این تقابل بیشتر در روش فقهی به چشم می‌خورد تا اندیشه کلامی.

جدایی این دو مکتب به دوران پس از غیبت کبری بازمی‌گردد. تا پیش از آن شیعیان مسائل شرعی خود را به‌طور مستقیم از امام معصوم خود دریافت می‌کردند و احتیاجی به اجتهاد و استنباط نداشتند ولی پس از آن ناچار شدند تا خود، مسائل مذهبی را دریابند. برای این کار گروهی علم اصول فقه را، به‌عنوان روش استنباط احکام شرعی، که نزد اهل سنت تکامل یافته بود، پذیرفتند و به اصولی معروف شدند و گروهی دیگر که آن را قبول نداشتند به اخباری معروف شدند.

مکتب اخباری از نظر اصول استنباط و اکتفا به قرآن و روایات به مکتب ظاهری در میان اهل سنت شباهت دارد و اصولیون شیعه نیز در بین مذاهب چهارگانه اهل سنت شباهت بیشتری به شافعیان دارند. در بین مذاهب دیگر شیعه؛ مذهب اسماعیلی از نظر فقهی شباهت بسیاری به مذهب جعفری دارد. هرچند از نظر مسائل مربوط به سیاست، حکومت و امامت اختلاف جدی با مذهب جعفری دارد. اما مذهب فقهی شیعیان زیدی بیشتر به اهل سنت و به‌ویژه حنفیان نزدیک است تا فقه جعفری.

مکتب اخباری بیشترین نفوذ را در اواخر دوره صفوی و پساصفوی با دیدگاه‌های فقهایی چون محمدمین استرآبادی و یوسف بحرانی به دست آورد اما در اواخر دوره قاجار جریان اخباری به‌شدت ضعیف شده و شیخ مرتضی انصاری (۱۲۲۴-۱۲۸۱ ه. ق) تفوق کامل اصولیون را بر جریان نو اخباری دیکته کرد. اصولیون به‌طور کلی در زمینه‌ی مسائل حقوقی مشی آزادی‌گرایانه‌تری از اخباریون دارند، اما این تصور که همه علمای اصولی پیشرو و علمای اخباری همگی واپس‌گرایند به کلی بی‌اساس است. طبقه فعال سیاسی شیعیان نیز از بین اصولیون است و مبنای مشروعیت رهبری روح‌الله خمینی و حکومت جمهوری اسلامی که به دست او تأسیس شد وابسته به تعالیم مکتب اصولی بود. ابهام زیادی در مورد پیروی از مکاتب اخباری و اصولی در جهان شیعه امروز وجود دارد. برخی منابع تشیع ایرانی را اصولی و

تشیع عراقی را اخباری معرفی کنند. برخی منابع دیگر شیعیان ایران و عراق را به طور کامل پیرو سیستم مرجعیت دانسته و در نتیجه آن‌ها را اصولی می‌دانند. در این دیدگاه علی سیستانی (بلند پایه‌ترین شخصیت مذهبی عراق) یک مرجع تقلید است و احکام اسلامی از طریق مراجع و مجتهدین تفسیر و به روز شده و این به معنی پیروی از مکتب اصولی است. بر اساس این دیدگاه اخباریون امروزه تنها در بحرین اکثریت دارند و در برخی مناطق دیگر خلیج فارس مثل بصره و خرمشهر هم حضور دارند. هر چند رسوبات فکری دیدگاه‌های اخباری هنوز در میان شیعیان و علمای شیعه چه در ایران و چه در سطح وسیع‌تری در عراق، هند، پاکستان و بحرین باقی مانده است. پس از شکست اخباریون مهم‌ترین رقیبی که جریان اصولی تاکنون به خود دیده مکتب شیخیه است که بر پایه آموزه‌های شیخ احمد احسائی و شیخ کاظم رشتی بنیان نهاده شد. در حالی که اختلاف اصولیون و اخباریون در زمینه‌ی «فروع دین» بود شیخیه در «اصول دین» با اصولیون اختلاف نظر داشت. امروزه یک جریان قوی شیخیه در پاکستان به حیات خود ادامه می‌دهد (محمدی، ۱۳۸۳).

۶. مسائل مستحدثه

در دهه‌های اخیر، در پی تحولات شگرف پدید آمده در تمام ابعاد زندگی به ویژه در زمینه‌ی اختراع ابزارهای کسب اطلاعات و انتقال سریع آن‌ها، روش‌ها، دیدگاه‌ها و شکل زندگی و نوع روابط اجتماعی انسان‌ها دگرگون شده است و همراه با گسترش دامنه این تحولات طرح مسائل نوظهور نیز به طور چشم‌گیری رو به فزونی گذارده است.

انسان‌ها در گذر زمان همواره سطح علوم و فنون خویش را ارتقاء بخشیده‌اند و با به کارگیری نیروی تفکر و خلاقیت، توانسته‌اند در شیوه زندگی تحولاتی را پدید آورند. توسعه این تحولات دوران‌های مختلفی

را ایجاد کرده است، به طوری که نوع روابط اجتماعی، دیدگاه‌ها و شکل زندگی در هر یک از این دوران‌ها متفاوت می‌نماید.

بنابراین، در هر عصری مسائل جدیدی مطرح می‌شود که هیچ‌گونه سابقه‌ای از آن‌ها به چشم نمی‌آید، و یا ممکن است موضوعات دوران قبل، بر اثر تحولات، به موضوعات جدیدی تبدیل شوند؛ به طوری که حکم دیگری برای آن‌ها انتظار رود.

بنابراین، مسائل مستحدثه در اصطلاح فقها به مسائل نوظهور در هر موضوعی می‌گویند که پیشینه ندارد و در روایات سخنی از آن‌ها به میان نیامده است و در نتیجه حکم شرعی درباره آن‌ها وجود ندارد، نیز به مسائل تازه‌ای که در هر موضوعی مطرح شده، به طوری که قبلاً وجود داشته و حکم شرعی نیز درباره آن‌ها صادر شده، اما با دگرگون شدن روابط حاکم بر جامعه و تغییر برخی از صفات آن‌ها، حکم شرعی دیگری درباره آن انتظار می‌رود، مسائل مستحدثه گفته می‌شود.

قسم اول مانند: مسائل مربوط به پیوند اعضاء، تغییر جنسیت، تلقیح مصنوعی، اسکناس و معاملات بانکی و غیره که قبلاً وجود نداشته‌اند و هم‌اکنون خواهان حکم شرعی هستند، و قسم دوم مانند: مسائل مربوط به خون، شطرنج، مجسمه‌سازی، معادن، انفال و غیره که قبلاً به شکل دیگری بوده.

۷. نقش دو عنصر زمان و مکان در حلّ مسائل مستحدثه

معنای اصطلاحی در عنصر زمان و مکان، آن است که فقیه اوضاع و شرایط حاکم بر جامعه را به منظور دریافت حدود تأثیر تحولات در موضوعات، بررسی کند. چون فقیه تا شناختی کافی نسبت به موضوعات نداشته باشد در مرحله تطبیق احکام دچار مشکل خواهد شد، پس برای حلّ مسائل

موضوعاتِ نوظهور و ازجمله موضوعاتی که در بستر زمان دچار تغییر و تحول شده‌اند، ناگزیر باید روابط و شرایط حاکم بر جامعه خویش را بدانند و دقیقاً حدود تأثیر آن‌ها را بر موضوعات در نظر داشته باشند. از این نکته دریافت می‌شود که دو عنصر زمان و مکان، نقش مهمی را در حل مسائل نوظهور ایفا می‌کنند و دین مبین اسلام با بها دادن به این دو عنصر و با مطرح ساختن برخی اصول دیگر، کیفیتی در ساختار احکام خویش پدید آورده است که همراه با تحولات اعصار گوناگون پیش برود و نیازها و مسائل هر عصری را با در نظر گرفتن اوضاع و شرایط حاکم بر همان عصر، پاسخ بگوید. این نکته با دقت در دو منبع اساسی استنباط احکام یعنی قرآن و حدیث کاملاً مشهود و اثبات پذیر است.

بخش دوم: کلیات

۱. مقدمه

در این پژوهش به بررسی مفهوم وصف از دیدگاه اصولیین معاصر شیعه و حقوقدانان و آثار آن در مسائل مستحدثه پرداخته شده است. از همین رو در فصل پیش رو با کلیات پژوهش شامل بیان مسئله و اهمیت و ضرورت پژوهش آشنا می‌شویم. سپس به بررسی اهداف و سؤالات پژوهش پرداخته شده است و در ادامه مفروضات و تعاریف واژگان کلیدی پژوهش ارائه شده است.

۲. بیان مسئله

مفهوم وصف، به معنای انتفای طبیعی حکم موصوف در صورت انتفای وصف آن است، مثل: 'فی الغنم السائمة زکات؛ گوسفند بیابان چر زکات دارد' و مفهوم آن این است که: 'در صورت علوفه خوار بودن گوسفند، زکات به آن تعلق نمی‌گیرد. درباره ثبوت یا عدم ثبوت مفهوم وصف سه دیدگاه وجود دارد:

۱. وصف مطلقاً دارای مفهوم بوده و حجت است؛

۲. وصف مطلقاً دارای مفهوم نبوده و حجت نیست؛

۳. اگر از وصف علیت استفاده شود مفهوم دارد، و گرنه مفهوم ندارد.

در این که منظور از «وصف» در مفهوم وصف کدام است، میان اصولی‌ها اختلاف است؛ برخی از آنان می‌گویند: منظور فقط وصف نحوی است که تنها نعت را شامل می‌شود، و برخی دیگر می‌گویند: اعم از وصف نحوی و اصولی است؛ یعنی هر چیزی که بر موضوع عارض شود و بتواند آن را قید بزند، خواه

در اصطلاح نحوی به آن نعت بگویند یا نگویند؛ بنابراین، وصف اصولی اعم از وصف نحوی است و شامل حال، تمیز، اضافه و جار و مجرور نیز می‌گردد.

در میان اصولی‌ها هم‌چنین اختلاف وجود دارد که آیا وصف باید معتمد بر موصوف باشد یا خیر؛ مرحوم 'آخوند خراسانی' می‌گوید: فرقی نیست که وصف معتمد بر موصوف باشد یا نباشد، و برخی مثل مرحوم 'مظفر' معتقدند وصف باید معتمد بر موصوف باشد، و گرنه در مفهوم لقب از آن بحث می‌شود (کفایه الاصول، ج ۱ ص ۲۱۲).

در صورتی که وصف در جمله را معتمد بر موصوف بدانیم شرطش این است که وصف اخص مطلق از موصوف باشد تا فرض بقای موضوع با انتفای وصف صحت داشته باشد، مثل: 'الانسان العادل'، و گرنه اگر صفت و موصوف باهم مساوی باشند، مثل: 'الانسان المتعجب' و یا صفت اعم از موصوف باشد، مثل: 'الانسان الماشی' در بحث مزبور قرار نمی‌گیرد. اما اگر وصف اعم من وجه باشد - مثل 'فی الغنم السائمه زکاة' که بین 'غنم' و 'سائمه' عموم من وجه است و در قضیه فوق اشتراک پیدا می‌کنند و در 'غنم معلوفه' و ابل سائمه از هم جدا می‌گردند - در این که آیا در بحث فوق می‌گنجد یا نه، اختلاف است؛ برخی می‌گویند اگر موضوع بدون وصف باقی باشد، مثل 'غنم معلوفه'، در این بحث قرار می‌گیرد، ولی اگر موصوف بماند و موضوع از بین برود، مثل 'آبل سائمه' جزء بحث نیست (نائینی، فوائد الاصول، ج ۲، ص ۵۰۱).

در قانون نیز منظور از وصف چنین بیان می‌شود که هرگاه حکم، برای موضوعی که دارای وصفی است ثابت باشد، آیا می‌توان گفت که در صورت فقدان وصف، آن حکم نیز از بین می‌رود یا نه؟

ماده (۷۵۶) قانون مدنی می‌گوید: «حقوق خصوصی که از جرم تولید می‌شود ممکن است مورد صلح واقع شود.» این ماده اگر مفهوم داشته باشد معنایش چنین می‌شود که حقوق عمومی ناشی از جرم را نمی‌توان مورد صلح قرارداد (محمدی، مبانی استنباط ص ۴۱۱) (۱۳۹۶).

ماده (۱۳۱۴) همان قانون می‌گوید: «شهادت اطفالی را که به سن پانزده سال تمام نرسیده‌اند فقط ممکن است برای مزید اطلاع استماع نمود...» در صورتی که معتقد باشیم «وصف» مفهوم دارد، مفهوم ماده مذکور چنین می‌شود: «شهادت اطفال بیش از پانزده سال (کمتر از هجده سال) ارزش دلیل بودن دارد (همان، ۶۵).

ماده (۱۱۰۶) همان قانون می‌گوید:

«در عقد دائم نفقه زن بر عهده شوهر است.» اگر جمله وصفی مفهوم داشته باشد، آنگاه با استفاده از مفهوم این ماده، در عقد غیر دائم، نفقه زن بر عهده شوهر نخواهد بود و همچنین است مواد (۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰) قانون مدنی.

قانون‌گذار در تدوین قوانین از قیودی استفاده می‌کند تا صریح و دقیق مقصود خود را به افراد جامعه انتقال دهد. این شیوه در بیان احکام شرعی نیز مورداستفاده شارع حکیم قرار گرفته تا بندگان با آگاهی دقیق از تکالیف شرعی خود در مقابل پروردگار مسئول باشند. اما هر چند بیان قید در جمله موجب می‌گردد مقصود شارع و قانون‌گذار دقیق‌تر به مخاطب ارائه گردد اما در مقابل سؤالی در ذهن او ایجاد می‌کند که پاسخ به آن نیازمند بررسی‌های دقیق و فنی است. این مسئله که آیا قانون‌گذار از بیان قید، مفهوم مخالف را قصد کرده و فاقد قید را در مقابل حکم قرار داده یا مسئله در مورد فاقد قید ساکت است و نسبت به آن حکمی ثابت نمی‌گردد از موضوعات مهمی است که مباحث

مفصل اصولی را به خود اختصاص داده است (شکاری و ابراهیمی، ۱۳۹۱). در مواد کثیری از قانون مدنی، قانون‌گذار از وصف برای بیان حکم استفاده نموده است. به‌عنوان مثال ماده ۶۹۱ قانون مدنی مقرر داشته: «ضمان دینی که هنوز سبب آن ایجاد نشده است، باطل است». وصف مذکور در ماده عبارت «هنوز ایجاد نشده است» می‌باشد که موجب ایجاد این سؤال است که آیا ضمان از دینی که سبب آن ایجاد شده باشد از نظر قانون مدنی صحیح است یا خیر؟ و آیا از حکم مندرج در ماده ۶۹۱ قانون مدنی می‌توان پاسخ مسئله فوق را استخراج نمود؟

ماده ۱۷ ق.م.: «حیوانات یا اشیایی که مالک آن را برای عمل زراعت اختصاص داده باشد، ... از جهت صلاحیت محاکم و توقیف اموال، جزء ملک محسوب شده و در حکم غیرمنقول است». بین علمای اصول در حجیت مفهوم وصف دو نظریه وجود دارد: برخی مفهوم وصف را حجت می‌دانند و برخی دیگر اعتقادی به حجیت مفهوم وصف ندارند؛ ولی آنچه بین دانشمندان اصول شهرت دارد، عدم حجیت مفهوم وصف است و به عبارت دقیق‌تر، مفهوم نداشتن وصف است. بنابراین نظریه، وصف فقط جنبه اثباتی دارد و با از بین رفتن وصف نمی‌توانیم بگوییم که حکم نیز از بین رفته است، بلکه باید به دنبال دلیل دیگری باشیم. مثلاً از ماده (۷۵۶) قانون مدنی نمی‌توانیم استفاده کنیم که حقوق عمومی ناشی از جرم را نمی‌توان مورد صلح قرارداد، بلکه در این خصوص باید به دلایل دیگری مراجعه نماییم.

با توجه به اهمیت مفهوم وصف در برداشت‌های فقهی و حقوقی و با توجه به اهمیت تبعات برداشت‌های صورت گرفته، مانند اختصاص نفقه به عقد دائم و غیر دائم که دارای تبعات گسترده‌ای است، در این پژوهش به بررسی مفهوم وصف از نظر اصولیین معاصر شیعه و حقوقدانان پرداخته خواهد شد تا مشخص شود که از نظر این دو گروه وصف چه مفهومی دارد؟ در این پژوهش بررسی خواهد شد که آیا وصف

از نظر اصولیین معاصر شیعه و حقوقدانان دارای مفهوم مخالف است یا خیر؟ و اگر اختلاف نظر وجود دارد مبنای اختلاف چیست؟

سؤالات پژوهش

سوال اصلی

آیا وصف از نظر اصولیین معاصر شیعه و حقوقدانان مفهوم دارد؟

سؤالات فرعی

۱- ماهیت وصف و تفاوت آن با مفاهیم دیگر اصولی چیست؟

۲- تعریف وصف و مفهوم آن از دیدگاه اصولیین معاصر شیعه چیست؟

۳- تعریف وصف و مفهوم آن از دیدگاه حقوقدانان چیست؟

۴- علت عدم همسویی مفهوم وصف از نظر اصولیین معاصر و حقوقدانان چیست؟

۳. فرضیه‌های پژوهش

فرضیه تحقیق:

(۱) بین اصولیین معاصر شیعه و حقوقدانان در مورد مفهوم وصف اختلاف نظر وجود دارد. مشهور بین

اصولیین این است که وصف مفهوم ندارد در مقابل حقوقدانان قائل به داشتن مفهوم برای وصف

هستند.

۲) هر چیزی (قیدی) که بر موضوع عارض شود و بتواند آن را قید بزند و خالی از شرط و حصر باشد را وصف اصولی گویند.

۳) هر وصفی (قیدی) که معتمد بر موصوف باشد می تواند مفهوم داشته باشد و اگر معتمد بر موضوع نباشد نمی تواند موصوف را مقید کند.

۴) هر گاه حکمی برای موضوعی که دارای وصفی است، ثابت باشد می توان گفت که در صورت فقدان وصف آن حکم نیز از بین می رود.

۵) در قانون مدنی برخورد دو گانه ای با مفهوم وصف صورت گرفته است.

۴. اهمیت و ضرورت بحث

قوانین متعددی وجود دارد که در آنها از مفهوم وصف استفاده شده است. حال آنکه برخی از فقهای اصولی شیعه معتقد هستند که وصف مفهوم ندارد. با توجه به وجود این تعارض، باید مشخص شود که آیا وصف مفهوم دارد یا خیر و اگر مفهوم ندارد، چرا در قانون مورد استفاده قرار گرفته است و اگر مفهوم دارد چرا مشهور فقهای اصولی به آن اعتقاد ندارند؟ با توجه به تعدد استفاده وصف این بررسی ضرورت پیدا می کند. بررسی قوانین فوق نشان می دهد که در کلیه موارد از مفهوم وصف استفاده شده است. تعدد استفاده از مفهوم وصف در تبیین قوانین، نشان دهنده اهمیت این مفهوم اصولی است. پذیرش و عدم پذیرش مفهوم وصف می تواند منجر به پذیرش و یا عدم پذیرش مواد قانونی مختلف شود. بر همین اساس بررسی نظرات مختلف اصولیین و حقوقدانان دارای ضرورت می باشد.

۵. اهداف

هدف پژوهش حاضر شامل موارد زیر می‌باشد:

(۱) بررسی مفهوم وصف از منظر اصولیین معاصر شیعه نظیر آیات عظام: آیه ... خوئی، آیه ... شیخ

هاشم آملی، آیه ... میرزا جواد تبریزی، آیه ... وحید خراسانی، آیه ... هاشمی شاهرودی و

آیه ... سبحانی

(۲) بررسی مفهوم وصف از منظر حقوقدانان معاصر نظیر آیه ... محقق داماد و دکتر کاتوزیان، دکتر

لنگرودی و دکتر امامی .

(۳) بررسی تطبیقی نظرات اصولیین معاصر شیعه و حقوقدانان پیرامون مفهوم وصف

(۴) بررسی اختلافات و اشتراکات نظرات اصولیین معاصر شیعه و حقوقدانان پیرامون مفهوم وصف

۶. روش تحقیق

روش تحقیق در این پایان نامه تحلیلی – توصیفی است و ابزار گردآوری اطلاعات کتابخانه‌های تخصصی فقه و اصول و نیز نرم افزارهای علوم اسلامی بوده است .

۷. پژوهش‌های پیشین

خداداد حقیقت منش (۱۳۹۶) در پژوهشی به بررسی حجیت مفهوم وصف از دیدگاه اصولیون و

حقوقدانان پرداخت. از نظر این محقق، می‌توان این‌گونه بیان کرد که هیچ‌یک از این دو گروه با یکدیگر

نزاعی ندارند، بلکه اگر برای هر یک از این دو گروه احراز گردد که وصف مذکور در کلام، علت

منحصراً حکم است، وصف دارای مفهوم است و اگر اینگونه احراز نگردید، وصف مذکور دارای مفهوم نیست، فرقی نمی‌کند این وصف در آیات و روایات بوده و یا در متون قانونی باشد.

ناصری (۱۳۹۵) در پژوهشی به بررسی مفهوم وصف در متون فقهی (ابواب معاملات) پرداخت. از نظر این محقق وصف یکی از اقسام مفهوم مخالف است که معمولاً در ضمن مباحث الفاظ اصول فقه از آن بحث به میان آمده است. اصولیان در مورد ثبوت مفهوم وصف دودسته شده و مشهور آنان آن را ثابت ندانسته‌اند. این جستار نه در صدد طرح تکراری مباحث اصولی مفهوم وصف، بلکه در مقام کشف رویکردهای عملی فقیهان امامیه در باب مفهوم وصف است که با به‌کارگیری روش تحلیلی توصیفی، به ردیابی موقعیت مفهوم وصف در شماری از مباحث فقهی ابواب معاملات برآمده و دیدگاه فقیهان نامی را در این زمینه مورد بررسی قرار داده است. مباحث پیگیری شده به ابواب تجارت، اجاره، رهن و نکاح تعلق دارد. حاصل تحقیق این که نوشته‌های فقیهان امامیه نیز حاکی از همسویی آرای آنان با دیدگاه مشهور اصولی در نبود مفهوم وصف است و وجود مفهوم در مسائلی چند به پیروی از قرینه ثابت می‌شود.

شکاری و ابراهیمی (۱۳۹۱) در پژوهشی به بررسی مفهوم وصف و قوانین مدنی پرداختند. از نظر آنها آنچه به‌عنوان وصف در علم اصول مطرح است معنایی اعم از وصف نحوی است و به معنای هر قیدی است که دامنه موضوع را محدود کند مفهوم وصف یکی از مفاهیم مخالف است که حجیت آن مورد اختلاف نظر علمای اصول واقع شده است مشهور اصولیین ترکیب وصفی را فاقد مفهوم مخالف می‌دانند در قانون مدنی قانون‌گذار در موارد بسیاری از ترکیب وصفی برای بیان حکم قانون استفاده کرده است. با استقراء در این قانون به این نتیجه می‌رسیم که قانون‌گذار در قانون مدنی در رابطه با مفهوم وصف از

قاعده خاصی پیروی نکرده و گاه بایان وصف، قصد خارج کردن موضوع فاقد وصف را از حکم داشته و گاه به عکس از بیان ترکیب وصفی مفهوم مخالف را مدنظر قرار نداده است. بنابراین نمی توان در تفسیر قانون مدنی از این شیوه لفظی استفاده نمود.

آهنگران (۱۳۸۴) در تحقیقی به بررسی اختلاف در بحث مفهوم وصف پرداخته است. از نظر وی "مفهوم وصف" از جمله مباحث علم اصول فقه است که در بیش تر کتاب های این علم مورد بحث و گفت و گو است. در تعریف، دلایلی که برای مفهوم، وصف ذکر می شود، مسامحه و غفلت صورت گرفته، به طوری که موجب شده است تا بحث در مفهوم وصف از محور اصلی منحرف شده، سمت و سوی اشتباهی پیدا کند. در بیش تر کتاب های علم اصول، این بحث با بحث انتفای حکم در صورت انتفای موضوع مورد خلط قرار گرفته است، خلطی که باعث شده است تا یکی از امور مسلم، بدیهی مورد انکار قرار گیرد و آن انتفای حکم است در فرض انتفای موضوع. چنانکه در بحث مفهوم شرط همگی پذیرفته اند که بحث مفهوم شرط درجایی نیست که موضوع منتفی شود و با آن انتفای حکم مسلم و قطعی است و جای گفت، گو نیست؛ بلکه در مفهوم شرط سخن از استفاده انحصار و علیت منحصره است، در بحث مفهوم وصف نیز باید مورد گفت و گو چنین چیزی باشد وهم کسانی که می خواهند مفهوم دار بودن، وصف را اثبات کنند وهم کسانی که می خواهند مفهوم دار بودن وصف را رد و باطل کنند، باید بحث را در دخالت انحصاری وصف در حکم یا عدم دخالت آن، متمرکز کنند؛ نه این که با طرح مفهوم وصف به سراغ بحث انتفای حکم یا انتفای موضوع بروند. این انحراف هم در تعریف مفهوم وصف و هم در ادله ای که برای آن آورده می شود وهم در مثال ها و تطبیقات این بحث در اکثر قریب به اتفاق کتاب های اصولی مشهود است.

آهنگران (۱۳۸۴) در پژوهشی به بررسی انحراف در بحث مفهوم وصف پرداخت. از نظر این محقق یکی از مباحث علم اصول بحث مفاهیم است. مفهوم در ابتدا به دو قسم موافق و مخالف تقسیم می‌شود. مفهوم مخالف بر شش قسم بود که یکی از آن‌ها مفهوم وصف است.

حمید مسجدسرائی و زهرا فیض (۱۳۹۵) در پژوهشی به بررسی (درآمدی بر مفهوم مخالف در تفسیر گزاره‌های حقوقی) پرداختند. از نظر این دو محقق جمله‌ای که مشتمل بر موصوف و وصفی بوده است بر انتفای حکم از موصوف در هنگام انتفای وصف دلالت دارد. در واقع، «انتفاء حکم الموصوف عند انتفاء وصفه» حکمی که برای موصوف وجود دارد، با از بین رفتن صفت از بین برود. وصف در اینجا شامل نعت، حال، تمییز و سایر قیدهایی می‌شود که موضوع تکلیف را مقید می‌سازد. علمای علم اصول اختلاف نموده‌اند که آیا مجرد تقييد موصوف به وصف، دلالت بر مفهوم می‌نماید، به این معنا که در هنگام وصف، حکم از موصوف منتفی است یا خیر؟ اگر اعتقاد به مفهوم داشتن وصف داشته باشیم، باید بگوییم که با انتفای وصف، موصوف، حکم قبلی را ندارد، هر چند به جای آن وصف، وصف دیگری جایگزین شود.

مقدمه تحلیلی

تاریخ علم اصول

تاریخ علم اصول، دانشی است که به پیدایش علم اصول، علت پیدایش و سیر تطور و رشد تاریخی مسائل این علم در طول دوره‌های گوناگون با توجه به شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و صاحب نظران آن، می‌پردازد. دانش اصول در آغاز به صورت یک سری قواعد کلی فهم قرآن و حدیث از سوی امامان شیعه به خصوص امام باقر (ع) و امام صادق (ع) مطرح شد و توسط شاگردان توسعه یافت، برخی از شاگردان مانند هشام بن حکم، رساله‌هایی در این دانش تألیف نمودند. اصول فقه به عنوان یکی از شاخه‌های علوم اسلامی در میان فقهای شیعه به اوائل قرن چهارم هجری و پایان غیبت صغری برمی‌گردد. فقهای اهل سنت به دلیل عدم مراجعه به ائمه اهلبیت (ع) و احادیث آنان، زودتر از فقهای شیعه به ضرورت پیدایش این علم پی بردند و از اواخر قرن دوم هجری به تألیف کتاب‌های اصولی دامن زدند. در میان اهل سنت، شافعی اولین کسی بود که در علم اصول کتاب نوشت. در میان شیعه اولین کسی که به طور جامع در علم اصول دست به تألیف زده سید مرتضی علم الهدی است. معروف‌ترین کتاب وی الذریعه است. دانش اصول در آغاز در دامن علم فقه متولد شد، آن گونه که دانش فقه در دامن علم حدیث به وجود آمد.

دوره تأسیس اصول فقه

در عصر رسالت و حتی پس از آن، در زمان حضور امامان شیعه، دغدغه اجتهاد و کشف حکم شرعی در میان شیعه کمتر وجود داشت؛ زیرا مردم به راحتی پاسخ سؤالات خویش را از رسول خدا (ص) و امام معصوم (ع) می‌گرفتند. لیکن با دور شدن از عصر رسالت و گسترش قلمرو اسلامی، نیاز به اجتهاد و استنباط احکام شرعی نیز احساس شد.

البته فقهای اهل سنت به دلیل عدم مراجعه به ائمه اهلیت (ع) و احادیث آنان، زودتر از فقهای شیعه به این ضرورت

پی بردند

علم اصول در آغاز در دامن علم فقه رشد کرد، فقهاء بدون توجه به طبیعت و اهمیت قواعد اصولی در فرایند استنباط احکام شرعی، همواره از این قواعد، در عملیات استنباط استفاده می کردند. براساس شواهد تاریخی هسته‌ای اولی تفکر اصولی در میان شیعه به عصر امامت امام باقر (ع) و امام صادق (ع) برمی گردد؛ آن بزرگواران، شیوه صحیح استنباط احکام الهی را از قرآن و سنت به شاگردان از طریق القای اصول و تشویق شاگردان به تفریع، به آنان آموزش می دادند. برخی از اصحاب ائمه رساله‌هایی در مسائل علم اصول تألیف کرده‌اند. هشام بن حکم از اصحاب امام صادق (ع) رساله‌ای در باب الفاظ و پس از آن یونس بن عبد الرحمن شاگرد امام موسی کاظم (ع) کتاب اختلاف الحدیث را در بحث تعادل و تراجیح نوشت. از این رو می توان مؤسس علم اصول را امام باقر (ع) و امام صادق (ع) دانست. از ویژگی‌های این دوره «سادگی مسائل»، «موردی بودن آن‌ها» و «دسترسی به امامان اهلیت (ع)» است.

شخصیت‌های مهم این دوره

هشام بن حکم؛ صاحب کتاب الالفاظ و مباحثها و کتاب الاخبار.

یونس بن عبد الرحمن؛ صاحب کتاب اختلاف الحدیث.

ابو سهل نوبختی؛ صاحب کتاب ابطال القیاس.

محمد بن احمد بن جنید؛ صاحب کتاب الافهام لاصول الاحکام.

در میان اهل سنت اولین کسی که در علم اصول کتاب نوشت شافعی بود که کتاب الرساله را نوشت. در میان شیعه شیخ مفید اول کسی است که کتاب اصول الفقه را نوشت و پس از آن، سید مرتضی علم الهدی به طور مفصل در علم اصول دست به تألیف زده است. معروف‌ترین کتاب وی الذریعه است. این دوره با شیخ طوسی به اوج خویش می‌رسد. صاحب نظران این دوره، غالباً در بغداد می‌زیستند و تنها در اواخر این دوره است که شیخ طوسی به نجف هجرت می‌کند و مکتب اصولی شیعه نیز به آنجا انتقال می‌یابد.

از ویژگی‌های این دوره یکی اختلاط علم اصول با فقه و کلام است که اصولیون در پیراستن مباحث اصول فقه از دیگر مباحث تلاش زیادی کردند. و دیگری، ناظر بودن بحث‌های اصولی شیعه به نظریات اصولی اهل سنت است، به گونه‌ای که در هر بحثی دیدگاه اصولی عالمان سنی مطرح و تحلیل می‌شود و مورد نقد و نظر قرار می‌گیرد.

دوره تکامل

پس از درگذشت شیخ طوسی، اصول فقه شیعه حدود یک قرن کامل دچار رکود شد. عظمت بسیار زیاد شیخ الطائفه، به بسیاری جرئت نقد را نمی‌داد و بیشتر شاگردان شیخ، تنها مقلدان او بودند. پس از گذشت صد سال با تلاش‌های ابن ادریس حلی، محقق حلی اصول فقه از تقلید و رکود رهایی یافت و دوران شکوفایی و بالندگی‌اش را آغاز کرد، اما همچنان با نظارت به بحث‌های اصولی اهل سنت تألیف و تحقیق می‌شد.

ابن ادریس حلی در اواخر قرن ششم، با مشاهده صحنه‌های خمود و رکود، دست به حرکتی عظیم زد و اجتهاد شیعه را از بن بست رها نمود. از سوی دیگر محققان ارجمندی نظیر محقق حلی، علامه حلی، فخر المحققین، فاضل مقداد، شهید ثانی، شیخ حسن (صاحب معالم) و شیخ بهایی نیز در ثمردهی و استواری آن تلاش کردند. این دوره تا اوایل

قرن یازدهم، مقارن با نهضت حدیثی اخباریان باقی ماند و بیش از ۴۵۰ سال به طول انجامید. زنده شدن دوباره روحیه اجتهاد، فراوانی تألیف کتاب‌های اصولی، کاربردی‌تر شدن مسائل اصولی و مقایسه بین اصول شیعه و اهل سنت از مهم‌ترین ویژگی‌های این دوره است.

دوره رونق دوباره

افراط اخباریان در انتقاد و حمله به مجتهدان و روشهای اجتهادی که حتی باعث دلزدگی بسیاری از علمای متمایل به اخباری‌گری نیز شده بود (مثلاً محدث بحرانی)، در کنار تلاش‌های مجتهدان برای تنقیح جوامع حدیثی و نیز تلاش‌های مرحوم وحید بهبانی از عواملی بود که باعث شد دوران اخباریان به پایان برسد.

علامه محقق آقا محمد باقر وحید بهبانی با درایت و قوت علمی به مبارزه جدی با اخباریان پرداخت و پس از بحث‌های بسیار با سران اخباری‌گری؛ چون محدث بحرانی و نیز تألیف کتاب‌ها و رساله‌های تحقیقی در نقد مبانی اخباریان و تحقیقات علمی ارزنده در باب اجتهاد و مباحث اصول فقه، و سرانجام تربیت شاگردان فاضل در مکتب اصولی، موفق شد ریشه اخباری‌گری را بخشکاند و روح اجتهاد را در جسم نیمه‌جان و حوزه‌های اصولی بدمد. این دوره تا زمان شیخ انصاری (م ۱۲۸۱) ادامه یافت.

در آن زمان، حوزه کربلا در دست اخباریان بود و شیخ یوسف بحرانی، محدث و فقیه ارجمند شیعه رئیس آنان به شمار می‌رفت. درس محدث بحرانی بسیار شلوغ بود، اما با تأسیس حوزه جدید و شیوه نوین اجتهاد از سوی محقق بهبانی، شمار زیادی از این شاگردان به درس وحید رفتند.

پس از مرحوم وحید بهبانی شاگردان او پراکنده شده و در حوزه‌های مختلف ساکن شدند و به این ترتیب تفکر باز تولید شده اصول فقه در حوزه‌های دیگر نیز رواج یافت. نجف که بلافاصله این تحوّل را پذیرفت با حضور عالمی

چون شیخ جعفر کاشف الغطا تقویت شد. در کاظمین نیز تفکر اصولی با ورود محقق بزرگ سید محسن اعرجی، شاگرد دیگر وحید رواج یافت. و نهایتاً در ایران هم اندیشه اصولی با تلاش‌ها و زحمات عالمانی چون میرزای قمی شاگرد مبرز وحید بهبهانی و آقا محمد علی فرزند و شاگرد دیگر محقق بهبهانی شیوع دوباره پیدا کرد و تقویت شد.

یکی از ابتکارات محقق بهبهانی این است که وی برای نخستین بار ادله را در اصول به دو قسم «ادله اجتهادی» و «ادله فقهاتی» تقسیم کرد.

اشاره به این نکته ضروری است که در پیدایش این دوره برخی از محققان دوره پیشین؛ مانند محقق بزرگ آقا حسین خوانساری، آقا جمال خوانساری و سید صدرالدین قمی صاحب شرح وافیه که استاد محقق بهبهانی نیز بود، سهم مهمی داشتند.

در هر حال این دوره به کمال و رشد بی‌سابقه اصول فقه انجامید، کتاب‌های اصولی بسیار قوی و بی‌مانندی نگاشته شد و متناسب با آن، فقه شیعه گسترش شگرفی یافت.

آثار اصولی شیخ انصاری

شیخ با قوت عظیم خود توانست مکتب اصولی جدیدی را بنا بگذارد که با تمام آنچه در گذشته بود تفاوت دارد و تا کنون این مکتب اصولی شیخ است که در حوزه‌های علوم اسلامی رایج است.

کتاب فرائد الاصول، (مشهور به رسائل) وی از زمان نگارش تا کنون، به عنوان کتاب درسی، از جایگاه ویژه‌ای در حوزه‌های علمیه برخوردار بوده است. محقق ارجمند سید محسن امین از آن تمجید کرده و آن را دارای تحقیقات

عمیق و بی‌مانند می‌داند. علامه آقا بزرگ تهرانی نیز آن را در میان کتب متأخران و متقدمان بی‌مانند شمرده و بر این باور است که شیخ با نگاشتن آن مکتب اصولی جدیدی را بنیان گذاشته است.

مکتب‌های اصولی شیعه

در دوران پس از شیخ انصاری که دوران اوج و شوفایی اصول فقه تا کنون به شمار می‌رود، می‌توان سه جریان عمده یا مکتب اصولی را با ویژگی‌های متفاوت از هم تمییز داد. در اینجا ضمن بررسی این مکاتب به شخصیت‌های مهم هر جریان نیز اشاره می‌شود:

مکتب سامراء

میرزای شیرازی، صاحب فتوای تنباکو و اصولی نامدار دوره خود بود

حوزه شیعی شهر سامراء در عراق با هجرت فقیه و اصولی نامدار، مرجع بزرگ شیعیان عصر خویش و مجدد مذهب در رأس قرن چهاردهم هجری، میرزا محمد حسن حسینی شیرازی (متوفی ۱۳۱۲ هـ ق) از نجف به آن دیار (شعبان ۱۲۹۱ هـ ق) بنیان یافت.

گروه زیادی از شاگردان او به دنبال استاد، نجف را ترک و در سامراء رحل اقامت افکندند. با پیوستن فضلالی جوان و پر نشاط از گوشه و کنار، به عزم تحقیق و تحصیل، شمار آنان روزبه روز افزون گشت. وجود میرزای شیرازی در بقا و دوام این حوزه نقش اصلی را ایفا می‌کرد و لذا با فوت او اکثریت قاطع آن بزرگان متفرق و به سوی کربلا و نجف عزیمت نمودند. ولی علی‌رغم عمر کوتاه حوزه‌ی سامراء که از آغاز تا انجام بیش از بیست سال طول نکشید، با توجه به حضور فعال استوانه‌های بزرگ علمی در خصوص روش تحقیق و پژوهش در فقه و اصول، مکتب خاصی شکل گرفت که در لسان اهل نظر به «مکتب سامراء» شهرت دارد.

نکته قابل توجه اینکه گروه زیادی حسب میل خود و یا به سفارش و توصیه میرزای شیرازی کماکان در نجف ماندگار شدند و به حیات علمی خویش ادامه دادند. اینان نیز برای خود روشی را در نگارش و تحقیق برگزیده‌اند که به «مکتب نجف» اشتهار دارد و در رأس این مکتب آخوند ملاً محمد کاظم خراسانی قرار گرفته است.

ویژگیهای بارز مکتب اصولی سامرا را به طور خلاصه می‌توان به شرح زیر بیان نمود:

طرح تفصیلی هر مسئله از مسائل علم اصول.

مطرح کردن همه مسائل حتی آن دسته که یا به طور کلی فاقد ثمره فقهی هستند و یا کاربرد آنها اندک است.

پرداختن به اکثر اقوال موجود در هر مسئله حتی اقوالی که بین الفساد هستند

توجه ویژه به وجه نقلی مباحث اصولی و ورود کمتر به تحلیلهای عقلی

قوی بودن نگرشهای بنایی و ترجیح آنها بر نگرشهای مبنایی در رابطه با اقوال و نظریات اصولی

خلاصه آنکه مکتب سامرا روشی است مبتنی بر آمیختگی میان عناصر: تتبع، تحقیق، پرداختن تفصیلی به تمام و یا اکثر مباحث اصولی و تکثیر روزافزون مباحث، خواه کاربردی باشند و خواه نباشند.

مهم‌ترین آثار اصولی که به روش مکتب سامرا نگاشته شده و ویژگیهای نامبرده در آنها نمایان است عبارتند از:

تقریرات میرزای شیرازی، تألیف ملاعلی دوزدری.

بدایع الافکار، تألیف میرزا حبیب الله رشتی.

بشری الاصول (تقریرات مرحوم سیدحسین کوهکمری)، تألیف میرزا محمد حسن مامقانی.

رساله‌ی تعادل و ترجیح، تألیف حاج سید محمد کاظم طباطبائی یزدی صاحب العروه الوثقی.

رساله‌ی اجتماع امر و نهی، تألیف همان فقیه بزرگ.

این روش موجب گردید که علم اصول به تعبیر آیت‌الله بروجردی «متورّم» شود و اشتغال به آن با وجود آنکه علم اصول علمی است آلی و جنبه مقدمیت برای فقه دارد، سبب دغدغه‌ی خاطر فقیهان شده و از این رهگذر راهزن فقه گردد و فقه پژوهان را از آنچه مقصود اصلی علم اصول است. باز دارد.

مکتب نجف

بازتاب مخالف مکتب سامرا نسبت به شیوه‌ی پردازش علم اصول و توسعه بی‌رویه آن را می‌توانیم در مکتب اصولی نجف مشاهده کنیم و آن رابه عنوان «دوره پیرایش و ویرایش» علم اصول معرفی نماییم.

آخوند خراسانی از اصولیان برجسته حوزه علمیه نجف بود

آیت‌الله محمد حسین غروی اصفهانی از اصولیان برجسته حوزه علمیه نجف

پیش کسوت این مکتب، آخوند خراسانی، از شاگردان شیخ انصاری و از بزرگترین شاگردان میرزای شیرازی است و همان طور که اشاره شد همراه استادش به سامرا نرفت و شاید به توصیه وی در نجف باقی ماند. وی با تألیف اثر گرانقدر «کفایه الاصول» گامی بزرگ در این راه برداشت. او آغازگر نهضتی نوین در علم اصول است و پس از وی شاگردانش راه استاد را ادامه دادند و در این راه از هرگونه تلاش قلمی و بیانی دریغ نمودند.

به هر حال، مهم‌ترین آثار اصولی که در فضای نهضت و ویرایش تهیه و تحریر گردید، به شرح زیر است:

کفایه الاصول، اثر پیشوای نهضت و بنیان‌گذار مکتب اصولی نجف مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی

مقالات الاصول، اثر آقا ضیاء الدین عراقی

الاصول علی نهج الحدیث، اثر حاج محمد حسین غروی اصفهانی مشهور به کمپانی نهاییه الدرایه فی شرح الکفایه، اثر همو فوائد الاصول و اجود التقریرات که هر دو تقریرات درس اصول میرزا حسین غروی نائینی (متوفی ۱۳۵۵ هـ ق) می‌باشند.

بدایع الافکار و نهاییه الافکار که هر دو تقریرات درس اصول آقا ضیاء الدین عراقی می‌باشند.

مکتب اصولی نجف به زودی بر مکتب سامرا تفوق یافت و به سرعت مرزها را در نوردید، به طوری که همه‌ی حوزه علمیه شیعه را پیرو خود ساخت و «کفایه الاصول»، کتاب درسی سطوح عالیّه شناخته شد.

مکتب قم یا مکتب اعتدال

شاید بتوان گفت که عکس‌العمل مکتب اصولی سامرا، پیش‌کسوتان نهضت پیرایش نجف را به افراط کشانید. تا آنجا که پیشوای نهضت را در تألیف «کفایه الاصول»، به منظور خلاصه‌نویسی و قناعت به کمترین جملات، دچار اغلاق و ارائه جملاتی معماگونه نمود که در بعضی موارد تفسیر آنها برای حاشیه‌پردازان بعدی سالها موضوع بحث و گفتگو قرار گرفت و هنوز هم گاه و بیگاه ادامه دارد، و جالب است که مواضعی مشاهده می‌شود که میان شاگردان اولیه آن بزرگوار که دروس استاد را بلاواسطه درک کرده‌اند، اختلاف نظر بر سر مقصود او وجود دارد.

عبد الکریم حائری معروف به آیت الله مؤسس که حوزه علمیه قم را بنا نهاد

در این اوان، عبد الکریم حائری (متوفی ۱۳۱۵ هـ ش) یکی از برجسته‌ترین شاگردان مرحوم سید محمد فشارکی اصفهانی (متوفی ۱۳۱۶ هـ ق) به نگارش کتابی مهم همت گماشت به نام «درر الفوائد» که از نظر سبک و شیوه‌ی

طرح مسائل و آیین نگارش نه از «کفایه الاصول» الگو گرفته و نه از مکتب سامرا پیروی کرده است، بلکه از همان روزهای پس از تألیف به داشتن سبک بدیع و طرح جدید اشتهار یافت.

مقایسه‌ای کوتاه میان کتاب درر و آنچه از قلم مرحوم سیدمحمد فشارکی در «الرسائل الفشارکیه» آمده، نشان می‌دهد که مؤلف «درر» هر چند متأثر از آراء استاد فرزانه‌ی خویش است، اما آراء و اندیشه‌های نو و ابتکارات جدید وی در مواضع متعدد، آشکارا می‌درخشد. افزون آنکه در شیوه‌ی طرح مباحث، روش کاملاً بدیع و ویژه خود را در پیش گرفته است. از سوی دیگر، بی‌تردید در زمره‌ی نخستین منتقدان آراء اصولی صاحب کفایه در اوج شهرت و رواج افکار او به شمار می‌رود.

این شیوه به دنبال تأسیس حوزه‌ی عملیه‌ی قم، توسط مؤلف عالی مقام «درر الفوائد» تجلی و رواج یافت که جا دارد آن را «مکتب قم» بنامیم.

ویژگیهای عمده‌ی این مکتب اصولی عبارتند از:

ساده نگاری مباحث اصولی و دوری از پیچیده ساختن مباحث و اجتناب از اغلاق وزدودن دقایق فلسفی و عقلی محض از مباحث اصول و جایگزین کردن بنای عقلا و عرف خردمندان در ساختار قواعد اصولی و ارائه‌ی راهکاری عرفی منطبق با ذوق سلیم در مبانی استنباط احکام شرعیه

برخوردی نو با مباحث عمیق و مشکل اصول و طرح استدلالات جدید برای اثبات رأی مختار.

ویژگی اخیر اسباب توجه بزرگان معاصر مرحوم عبدالکریم حائری را نسبت به درر و نقادی آرای ایشان فراهم ساخته است. آقا ضیاء الدین عراقی در مقالات الاصول، و آقا شیخ محمد حسین اصفهانی در «نهایه الدرایه» و حاج آقا رضا مسجد شاهی اصفهانی در «وقایه الاذهان» از جمله آن بزرگانند.

سبک آیت الله مؤسس بعدها توسط شاگردان دل‌باخته وی، به نحو عمیق و مستوفی تعقیب شد و موجبات تمایز هر چه بیشتر مکتب قم از مکتب نجف را فراهم ساخت و به نظر می‌رسد سبک مزبور آن چنان بر فضای حوزه‌ی منوره قم حاکم بود که بزرگان وارد به حوزه، از جمله آیت‌الله بروجردی نیز تحت تأثیر همین فضا به تعلیم پرداخته‌اند و بارها آن را ستوده‌اند.

دوره‌های علم اصول

به طور کلی می‌توان برای علم اصول چهار دوره را در نظر گرفت؛ دوره پیدایش، دوره رشد و نمو، دوره رکود و دوره کمال و نوآوری دوره پیدایش در نظر شیعه مسائل این علم، ریشه در عصر ائمه (ع) دارد و آنان به خصوص امام باقر و امام صادق (ع) اصول و شیوه‌های بهره‌وری از قرآن و سنت را تعلیم داده‌اند.

بدین صورت که ائمه با املائی قواعد و کلیات علم اصول به شاگردان خود زمینه را برای پیدایش چنین علمی فراهم آورده‌اند.

بنابراین می‌توان آنها را واضع و مؤسس علم اصول دانست.

دوره رشد و نمو

این دوره از اوائل قرن سوم شروع شده تا اواخر قرن دهم ادامه یافت

خصوصیت این دوره این است که بر خلاف دوره پیدایش، در کتابهای اصولی به جای بحث از یک یا چند مساله اصولی، تمام مسائل علم اصول مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت. نخستین کسی که در این زمینه دست به تألیف تقریباً جامع و مستقلی زد، محمد بن نعمان ملقب به شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) است که الرسالة الاصولیة یا التذکره باصول

الفقه را نگاشته است. پس از شیخ مفید، سید مرتضی (م ۴۳۶ ق) الذریعة الی اصول الشریعة و سپس شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) عدة الاصول را نوشته‌اند.

از علمای دیگر که در این زمینه دست به تألیف زدند می‌توان به:

الف) ابن زهره حلی (م ۵۵۸ ق) کتاب غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع

ب) محقق حلی (م ۶۷۶ ق) کتاب المعارج فی اصول الفقه

ج) علامه حلی (م ۷۲۶ ق) کتاب‌های تهذیب الوصول الی علم الاصول، نهاية الاصول الی علم الاصول، مبادی الوصول الی علم الاصول، و....

← دوره رکود

علم اصول بعد از صاحب معالم با ظهور اخباری‌ها مورد حمله شدید قرار گرفت. اخباری‌گری بوسیله میرزا محمد امین استرآبادی (م ۱۰۳۳ ق) بنیان نهاده شد.

وی با تألیف کتاب الفوائد المدنیة اساس فقه اخباری را پی ریزی کرد و در آنجا خود را اخباری‌نمید و به مخالفت با علم اصول پرداخت و عده زیادی از علمای شیعه را با خود همراه کرد.

وی مدعی بود که مسلک نو و جدیدی را ابداع نکرده، بلکه اخباری‌گری را روش اصحاب ائمه (ع) و قدماء می‌دانست و لذا خود را محیی طریقه از بین رفته سلف صالح شیعه می‌دانست.

← دوره کمال و نوآوری

آغازگر این دوره وحید بهبهانی (م ۱۲۰۶ ق) است. وی با تلاش فراوان و مبارزه فراگیر با اخباری گری توانست حرکت نو و تکاملی در فقه و اصول آغاز کند.

وی با تألیف حدود ۱۰۳ رساله کوچک و بزرگ رشد علم اصول را در یک مسیر جدیدی قرار داد.

بعد از ایشان نیز همین مسیر ادامه یافت و کتابهای ارزشمندی در علم اصول نوشته شد.

← مهم ترین کتب اصولی این دوره

از مهمترین کتب اصولی که در این دوره، یعنی از عصر وحید بهبهانی تا امروز تدوین شده است عبارتند از:

(الف) الفوائد الحائریه، وحید بهبهانی

(ب) قوانین الاصول، میرزای قمی (م ۱۲۳۱ ق)

(ج) عوائد الایام، مولی احمد نراقی (م ۱۲۴۵ ق)

(د) هدایه المسترشدين، محمدتقی بن عبدالرحیم (م ۱۲۴۸ ق)

(ه) الفصول فی الاصول، شیخ محمدحسین بن عبدالرحیم (م ۱۲۶۰ ق)

(و) فرائد الاصول، شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱ ق)

(ز) کفایه الاصول، آخوند محمد کاظم خراسانی (م ۱۳۲۹ ق)

(ح) فوائد الاصول، تقریرات درس میرزا حسین نائینی (م ۱۳۵۵ ق)

(ت) درر الفوائد، عبدالکریم حائری (۱۲۷۴-۱۳۵۵ ق)

ی) المقالات فی علم الاصول، ضیاء الدین عراقی (م ۱۳۶۱ ق)

ک) نهاية الدراية فی التعليقه علی الکفایه، محمد حسین اصفهانی (۱۲۹۶-۱۳۶۱ ق)

ل) مناهج الوصول الی علم الاصول و الرسائل، سیدروح الله موسوی خمینی (۱۳۲۰-۱۴۰۹ ق)

م) مصباح الاصول، تقرير درس سيد ابوالقاسم خوئی (۱۳۷۱-۱۴۱۱ ق)

فصل دوم

بیان نظریات و دیدگاه اصولیان متأخر و معاصر

۱. خصوصیات وصف

درباره مفهوم وصف خصوصیاتی وجود دارد که در صورت آن خصوصیات مسئله مفهوم وصف مورد بحث قرار می‌گیرد و محل تضارب آراء. خصوصیات از این قرار است:

۱. باید وصف در قضیه وصفیه مورد نزاع اخص از موضوع باشد و یا نسبت اعم و اخص من وجه باشد. برای توضیح بدانیم نسبت وصف با موصوف به چهار صورت تصویر می‌شود: صورت اول عبارت از این است که وصف اعم از موصوف باشد مثل اینکه بگویید «اکرم زیدا ماشیا»، مشی وصفی است اعم برای همه مشی کنندگان. و صورت دوم وصفی که مساوی با موصوف باشد مثل اینکه بگوییم «انساناً ضاحکاً» که ضاحک وصف مساوی با انسان است. صورت سوم وصفی است که نسبت آن با موصوف اعم و اخص من وجه است مثل «اکرم زیداً عالماً» که عالم ماده افتراق دارد، عالم است و زید نیست. زید ماده افتراق دارد زید است و عالم نیست. و ماده اجتماعشان هم زید عالم است. صورت چهارم عبارت است از وصفی که اخص از موصوف باشد مثل «اکرم رجلاً عالماً». عالم اخص از رجل است. در این چهار صورت گفته می‌شود آن وصفی که اعم است یا وصفی که مساوی است از محل نزاع بیرون است چون آنجا هیچ‌گونه تقییدی و تضییقی وجود ندارد. مشی تضییق نمی‌کند، مساوی هم همیشه مساوی است، یک تقیید خاصی ایجاد نمی‌کند تا در نتیجه اش مفهوم به دست بیاید. بنابراین جایی که قطعاً محل نزاع است، آنجایی که وصف اخص باشد و صورت چهارم هم تحقیق این است که وارد نزاع وارد می‌شود که نسبت بین وصف و موصوف اعم و اخص من وجه باشد. در وصف خاص مثال خیلی دقیق نبود هر چند گفته شده است، مثال دقیق آن «اکرم عالماً فقیها» است. وصف اخص از موصوف است. موصوف عالم است مطلق عالم و وصف خاص است فقیه، «اکرم عالماً فقیها». «رجلاً عالماً» هم گفته شده

است که می‌شود بگوییم وصف اخص است ولی اعم و اخص من وجه هم تصویر دارد. رجلی است عالم نیست و عالمی است رجل نیست و نسوان است. که در آن صورت اگر بگوییم «انسانا عالماً» بحث عوض می‌شود و نسبت اعم و اخص من وجه نمی‌شود. همان مثال قبلی است «اکرم انسان عالماً» که وصف بشود اخص. وصف اخص و وصفی که نسبت آن با موصوف اعم و اخص من وجه است، وارد محدوده نزاع است، وصف اخص و وصفی که نسبت آن با موصوف اعم و اخص من وجه است، داخل محدوده بحث قرار می‌گیرد. این یکی از خصوصیات بود.

۲. وصفی که مورد بحث قرار می‌گیرد به تعبیر محقق نائینی باید وصف معتمد به موصوف باشد مثل «اکرم زیداً عالماً». معتمد به موصوف یعنی وصف با موصوف باشد و وصف تنها بدون موصوف جزء قضیه وصفیه نیست بلکه می‌شود از باب مفهوم لقب مثل «اکرم عالماً». بنابراین شرط اصلی این است که وصف همراه با موصوف بیاید تا زمینه بحث از مفهوم فراهم بشود که در این صورت که وصف است و موصوف و حکم تعلق گرفته است به وصف و موصوف آیا این حکم انحصار دارد به همین اتصاف یا انحصار ندارد. اگر انحصار داشت یعنی مفهوم دارد و اگر انحصاری نبود مفهوم ندارد.

۳. خصوصیت دیگر این است که قیدی و وصفی که در جمله وصفیه ذکر می‌شود قید غالبی نباشد که اگر قید غالبی بود، دلالت بر مفهوم قطعاً ندارد. مثل آیه «و ربائبکم آلتی فی حجورکم، آن وصف حضور و وجوب در حجور و کنف شوهر مادران آن بنات وصف غالبی است و الا آن ربائب گاهی هم در حجور نیست، چون اغلب در حجور است وصف غالبی نقش آن توضیح می‌شود و بیان را کامل می‌کند و تقیید نیست. نقش قید غالبی توضیح است نه تقیید تا مفهوم از آن استفاده بشود.

۴. مفهوم و دلالت قضیه وصفیه بر مفهوم باید بر اساس ظهور وضعی باشد نه به وسیله قرینه. چون در قرائن حالیه ممکن است به مفهوم برسیم که قرینه حالیه است ایجاب می کند که منظور از این حکم، حکمی است که مخصوصاً تعلق دارد به این صفت و موصوف. بر اساس قرائن حالیه یا قرائن مقامیه اگر دلالت کرد قضیه وصفیه بر مفهوم بر اساس قرینه این دیگر دلالت قضیه بالوضع بر مفهوم نیست بلکه بالقرینه است. مثلاً اگر ببینید که مؤمنین که فقط برای علمای دین احترام و اکرام قائل اند قرینه مقام و قرینه حال، و بعد گفت اکرم رجلاً عالماً در اینجا می بینیم که مردم متدین تمام احترام را نسبت به علمای دین دارند بر اساس این قرینه حالیه مفهوم به دست می آید که عالم را فقط اکرام ویژه بکنند و برای بقیه مردم اکرام ویژه قائل نباشند. انتفاء اکرام عند انتفاء وصف درست است اما این دلالت وضعی نیست بلکه دلالت بر اساس قرینه است. پس از توجه به این چهار تا خصوصیت، وارد اصل بحث بشویم.

حجیت مفهوم وصف، به معنای اعتبار حکم به دست آمده از مفهوم وصف نزد گوینده، شنونده و سایر عقلا است. در این که آیا وصف مفهوم دارد یا نه، میان اصولیون، اختلاف وجود دارد؛ یعنی اصولیون در این که اگر حکمی به موضوعی بازگردد، با انتفای صفت آن موضوع، آیا نوع حکم نیز از موضوع منتفی می شود یا نه اختلاف دارند؛ برای مثال، در روایت آمده است: «فی الغنم السائمة زکاة» گوسفند بیابان چر زکات دارد»، مفهوم این جمله این است که اگر گوسفند بیابان چر نباشد، زکات ندارد.

۲. نظریه مشهور اصولیان در مورد مفهوم نداشتن وصف

مشهور اصولی ها معتقدند وصف، مفهوم ندارد، اما برخی (آقای خویی، آقای بروجردی، شیخ انصاری در مطارح الانظار، آقای مظاهری، آقای حائری موسس) اعتقاد دارند وصف به دلیل تبادل، اطلاق و لزوم لغویت، مفهوم دارد. بیشتر شافعی ها به مفهوم وصف معتقد هستند.

اگر در کلام قرینه‌ای بر عدم وجود مفهوم باشد، آن کلام مفهوم ندارد و این مسئله مورد اتفاق صاحبان هر دو دیدگاه است، مثل اینکه وصف، و صف غالب باشد، چنان که در قرآن آمده است: (وَرَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ) که وصف «ربائب» مفهوم ندارد، چون غالباً ربائب (دختران زن) نزد ناپدری و در خانه او بزرگ می‌شوند؛ بنابراین، آیه مفهوم ندارد و نمی‌رساند که اگر دختر زن (ربیبه) در خانه شوهر مادر (ناپدری) و نزد او بزرگ نشد بر او حرام نیست.

۳. اقوال در مسئله

در مسئله دیدگاه‌های فراوانی وجود دارد که عمده‌اش دو نظریه است.

۴. نظریه اول

قول به مفهوم داشتن جمله وصفیه، مثل شافعی و مالک و اکثر عامه و نسبت داده‌شده به شیخ طوسی و شهید اول از امامیه که اعتقاد به مفهوم برای جمله وصفیه شده‌اند. (اصفهانی هدایه المسترشدين ص ۲۹۴، ۱۴۰۴)

۵. نظریه دوم

قول به مفهوم نداشتن جمله وصفیه، که شیخ انصاری این قول را به مشهور اصولیون نسبت داده است، (انصاری، فرائد الاصول ص ۲۳۱، ۱۴۰۴). چنانچه آخوند خراسانی نیز قائل به همین قول است. (خراسانی، کفایه الاصول ص ۲۸۲، ۱۴۳۸). منشأ اختلاف این نظریات این است که این قیدی که از وصف استفاده می‌شود، قید برای خود حکم است و اصل حکم منوط به وصف است و یا اینکه قید مستفاد از

وصف قید برای موضوع حکم است. وقتی که وصف قید و علت برای حکم باشد، ظاهر در مفهوم داشتن است و این به مقتضای اطلاق کلام است و می‌توانیم با تمسک به اطلاق کلام، علیت منحصره را از وصف ثابت کنیم، یعنی وقتی متکلم می‌گوید " فی الغنم السائمه زکاه " وصف سائمه بودن علت برای وجوب زکات در گوسفند است و با توجه به اینکه متکلم در مقام بیان بوده و قید دیگری برای وجوب زکات نیآورده، معلوم می‌گردد که علت منحصره برای وجوب زکات گوسفند، فقط سائمه بودن است و اگر قید دیگری مدخلیت داشت، باید بیان می‌شد. و وقتی که وصف قید برای موضوع باشد، این مفید مفهوم نیست، زیرا در این صورت همچون مفهوم لقب خواهد بود چرا که وصف و موصوف فقط برای مشخص کردن موضوع حکم بوده که در این صورت اگر قائل به مفهوم داشتن شدیم باید لقب هم دارای مفهوم باشد که کسی قائل به آن نیست.

۶. ادله رأی مشهور

درباره این رأی استدلالی که شده است به‌طور کل سه تا دلیل یا مؤید می‌توانیم ارائه بدهیم:

۱. اثبات شیء نفی ما عداه نمی‌کند و تعلق حکم به وصف و موصوف نفی تعلق حکم را به مورد دیگر نمی‌کند. مثلاً وجوب اکرام که تعلق گرفته است به زید عالم این تعلق فقط دلالت بر وجوب اکرام نسبت به مورد خودش دارد اما اضافه بر این دلالت بر نفی وجوب از غیر عالم ندارد و جزء مدلولش نیست.
۲. شیخ انصاری قدس الله نفسه الزکیه بحث مفهوم وصف را در کتاب مطارح الانظار ص ۳۲۶ شرح می‌دهند و ادله‌ای را که نقل می‌کنند از این قرار است: دلیل دوم گفته می‌شود که انا کشف می‌شود که مفهوم وصف دلیل ندارد. برای اینکه اگر دلیلی داشت باید به وسیله یکی از این ادله سه گانه بود مطابقی،

تضمنی یا التزامی. می‌بینیم که هیچ‌یکی از این دلالات بر مفهوم وصف نه دلالت، که اشاره واضح هم ندارد. این همان اصطلاحی است که در معالم الاصول و مطارح الانظار احیاناً و در فصول است که اگر دلالت بود باحدی الدلالات بود، می‌بینیم هیچ‌کدام از این دلالات که وجود ندارد، کشف آنی می‌شود که مفهوم وجود ندارد. مدلول بدون دلیل نخواهد بود. و اگر ادعاء بشود منتهی به خلف می‌شود و مدلول بدون دلیل.

۳. اصل در تعدد معنا اشتراک است، اختصاص خلاف اصل است، اگر دیدیم وصف مثلاً اکرام یک موردش همین وصف است مورد دیگر عدم وجود وصف، پس دو تا شد و تعدد پیدا کرد، در این فرض تعدد به اصل مراجعه می‌کنیم. اصل اشتراک است یعنی اکرام هم باوجود وصف و اکرام با عدم وجود وصف، اصل در تعدد متعلق حکم اشتراک است نه اختصاص. چون اگر اختصاص را ادعا بکنیم که وجوب اکرام اختصاص دارد به این وصف این اختصاص نیاز به دلیل دارد. پس از که نیاز به دلیل داشت، به‌طور طبیعی می‌شود خلاف اصل. چیزی که به‌طور طبیعی مقتضای طبیعت بیان باشد، این مطابق اصل است. چیزی که نیاز به دلیل خاص داشته باشد مضافاً بر جریان طبیعی خلاف اصل است. این سه تا دلیل برای اثبات قول مشهور ارائه شد. در نتیجه وصف مفهوم ندارد و جاهایی که وصف را در پی قضیه وصفیه ملاحظه می‌کنید بر مبنای قرائن است و خصوصیت مورد. اما طبیعت قضیه وصفیه اقتضاء مفهوم نمی‌کند.

۷. ادله غیر مشهور

درباره رأی دوم که گفته می‌شود وصف مفهوم دارد که در حقیقت رأی خلاف مشهور است، ادله‌ای اقامه شده است که از این قرار است:

۱. تبادر، گفته شده است که از جمله وصفیه که گفته شود «اکرم زیداً عالماً» مفهوم تبادر می کند یعنی اگر عالم نبود، وجوب اکرام نیست. تبادر هم علامت حقیقت است، پس کشف می شود که جمله وصفیه بالوضع دلالت بر مفهوم می کند.

۲. لزوم لغویت که شاید بهترین دلیل در جهت اثبات مفهوم باشد. که آوردن وصف در متعلق حکم قطعاً هدفمند است. تقیید می آورد اگر وصف ذکر بشود و تقییدی در پی نداشته باشد، آوردن وصف لغو و بیهوده می شود. اگر منظور از «اکرم زیداً عالماً» اختصاص وجوب اکرام به زید عالم نباشد و وصف قید نباشد و تقیید به وجود نیاورد، آوردن عالم لغو می شود. «اکرم زیداً» با «اکرم زیداً عالماً» فرق نمی کند از یک سو و این فرق نکردن آن می شود خلاف وجدان و از سوی دیگر آوردن وصف لغو می شود. در بحث فقهی در طهارت آیه... بروجردی فرمودند که جایی که آوردن وصف به نحوی است که اگر حکم را مربوط به وصف نکنیم آوردن وصف لغو دربیاید، آنجا دیگر به ناچار ملتزم می شویم به وجود مفهوم.

۳. اصطلاح مشهور بین صاحب نظران اصول و بلاغت که می فرماید: تعلیق حکم به وصف مشعر به علیت است. یعنی اگر حکم وجوب اکرام تعلیق شده است به عالم، «اکرم زیداً عالماً» این اشعار دارد که عالم بودن علت وجوب اکرام است. و ادعاشده است در ادامه این مطلب که بلغاء آنهایی که ارباب بلاغت اند در جمله وصفیه که دارای حکم باشد یا حکم تعلق بگیرد به وصف و موصوف انحصار می فهمند. وصف بلغاء و ضرب المثل در اصطلاح دلیل بر این است که وصف مفهوم دارد.

۴. شیخ انصاری در ضمن نقل ادله می فرماید: ابو عبیده که یکی از لغوی های معروف است از حدیث مطل الغنی ظلم مفهوم فهمیده است. این حدیث از امام سجاد سلام الله تعالی علیه در کتاب تحف العقول

نقل شده است در ضمن کلمات امام سجاد. تحف العقول اقوال و روایات چهارده معصوم را به ترتیب آورده. هم بیانات مفصلشان را و هم کلمات قصارشان. و محدث نوری هم قدس الله نفسه الزکیه این حدیث را نقل می کند که «مطل الغنی ظلم». کسی که ثروتمند است و توان پرداخت دین مردم را دارد اما نمی دهد، مطل ممکن است از معطل گرفته شده باشد و شده این کلمه و در لغت مطل را تأخیر انداختن دین مردم که فکر می کنیم اصل آن از معطل است. مطل غنی آدم ثروتمند اگر تأخیر بیاندازد دین مردم را این ظلم است. ابو عبیده مفهوم گرفته است، گفته است اگر کسی که توانگر نیست و غنی نیست اگر تأخیر بیاندازد این در حق بستانکار ظلم نکرده، آدم غنی در حق طلبکار ظلم کرده. این وصف است و ابو عبیده فهمیده که متخصص لغت یعنی وضع را می فهمد. حرف آن مثل حرف اهل خبره است. بنابراین فهم عبیده دلیل می شود بر اینکه جمله وصفیه که متعلق حکم قرار بگیرد، مفهوم دارد و این فهم برخاسته از فهم متخصص یعنی دلالت وضعی وجود دارد.

۵. صاحب هدایه المسترشدين آورده است که اصل در قیود احترازیه است. وصف قید است و اصل در هر قید احتراز است، معنای احتراز یعنی حکم اختصاص به همین قید و مقید دارد و لا غیر. این می شود مفهوم که انحصار در همین صفت و موصوف.

۶. یک دلیل اصولی و آن این است که جزء قواعد اصولی حمل مطلق بر مقید است (اردبیلی، کفایه الاصول ص ۴۱۱) (۱۴۱۳). اگر یک مطلقى داشته باشیم و یک مقیدى «اکرم رجلاً»، «اکرم رجلاً عالمًا» این دو تا بیان که بیاید، هر دو در مقام بیان هم باشند، مطلق را حمل بر مقید می کنیم و میگوییم اکرام که مطلق آمده بود نسبت به رجل تقید می شود به اکرام رجل عالم. و این حمل مطلق بر مقید که یک قاعده از قواعد اصول لفظیه است و مسلم و دارای اعتبار که اعتبار آن عرفی است، عرف این کار را انجام

می‌دهد، می‌گوید اگر مطلق را مقدم بدانید موجب لغویت مقید می‌شود و اگر مقید را مقدم بدانید جمع بین الحقیقین و یک جمع مطابق با متفاهم عرف است. در نتیجه حمل مطلق بر مقید حکم اختصاص پیدا می‌کند به مقید. و حکم که اختصاص پیدا بکند به مقید، همان مفهوم وصف است. بنابراین حمل مطلق بر مقید در حقیقت بیان این مطلب است که وصف مفهوم دارد. اگر این کار را نکنیم باید قاعده اصولی را که حمل مطلق بر مقید است، کنار بگذاریم و آن قاعده اصولی عقلایی قابل کنار گذاشتن نیست. بنابراین بر اساس حمل مطلق بر مقید می‌گوییم وصف مفهوم دارد. شش دلیل برای اثبات وصف بیان شد بعد از بیان ادله عنوان بعدی بحث ما نقل آراء و اقوال صاحب نظران و بررسی ادله و اقوال و نتیجه نهاییان شاء الله برای جلسه آینده.

۸. بررسی و نقد ادله قائلین به مفهوم داشتن جمله وصفیه

کسانی که اعتقاد به مفهوم داشتن جمله وصفیه شده‌اند به دلیل‌های فراوانی تمسک کرده‌اند، که آنها را ذکر کرده و سپس هر یک از ادله به صورت بی‌طرفانه توسط محقق نقد می‌گردد.

۹. دلیل اول: لزوم لغویت

اگر وصفی در کلامی ذکر شود و دلالت بر انتفاء حکم هنگام انتفاء وصف ننماید، لازم می‌آید که ذکر وصف در کلام کاری لغو و بیهوده باشد و این از متکلم حکیم صادر نمی‌گردد. (خویی، مصباح الاصول ص ۱۲۶) (۱۴۲۲)

به این دلیل اشکال شده که فایده وصف تنها در مفهوم داشتن نیست و اینکه ذکر قید نباید لغو باشد، حرفی درست است ولی ذکر قید فوائد دیگری هم دارد همانند اینکه موضوع را مقید می‌کند که شامل

افراد دیگر نمی‌شود مثال قید عالم در "اکرم انسانا عالما" فائده اش آن است که وجوب اکرام را شامل غیر انسان عالم نمی‌داند و ذکر قید فوائد دیگری هم دارد که صاحب معالم آنها را ذکر کرده است که عبارت‌اند از:

الف) شدت اهتمام به بیان حکم محل وصف که یا به خاطر احتیاج شنونده و مکلف به بیان آن بوده و یا برای دفع توهم عدم شامل بودن حکم در مورد وصف هست، مثال خداوند می‌فرماید: «و لا تقتلوا اولادکم خشیة امالق» حال اگر خداوند تصریح به خشیت نمی‌کرد، ممکن بود توهم شود به خاطر ترس از فقر، کشتن اولاد جائز می‌باشد.

ب) مصلحت اقتضا کرده که حکم در مورد صفت تصریح شود ولی در غیر صفت با بحث و فحص روشن شود.

ج) سؤال از مورد وصف شده و جواب نیز طبق آن آورده شده است. مثال سائل از حکم زکات در غنم سائمه پرسیده و جواب نیز برابر آن داده شده که «فی سائمه الغنم زکاء» بنابراین، معنایش این نیست که زکات در غنم معلوفه به دلیل دیگری واجب نباشد. (ابن شهید الثانی، معالم الدین ص ۸۹) (۱۴۲۲)

در پاسخ به اشکال فوق برخی پاسخ داده‌اند که این اشکال بر دلیل مذکور وارد نیست چرا که قبلاً بیان شد، بحث در مفهوم با صرف نظر از قرائن است و اگر ما قرینه داشتیم که وصف مذکور برای اهتمام و با اقتضای مصلحت و یا غلبه و غیره است، این از بحث درباره مفهوم خارج است. (حیدری، اصول استنباط ص ۲۱۱) (۱۴۱۳)

۱۰. دلیل دوم: احترازی بودن قید

قائلین به مفهوم داشتن جمله وصفیه میگویند اصل در قید این است که احترازی باشد به این معنا که حکم از غیر مورد قید منتفی است که این مساوق با مفهوم داشتن است، زیرا اگر با انتفای وصف، سنخ حکم از غیر موصوف منتفی نگردد، معنایی برای احترازی بودن قید نخواهد بود. (خوئی، مصباح الاصول ص ۲۱۶) (۱۴۲۲)

در پاسخ به این استدلال گفته شده که ما هم قبول داریم که اصل در قیود احترازی بودن است ولی معنای احترازی بودن قید، کوچک کردن دایره موضوع است که باعث می شود که شخص حکم شامل افراد دیگری غیر از افراد مقید نشود و انتفای شخص حکم به واسطه حکم عقل بوده و ربطی به مباحث الفاظ و مفهوم داشتن قضایای وصفیه ندارد و به عبارت دیگر اگر احراز شود قیدی که در کلام ذکر شده، قید حکم باشد این استدلال مذکور قابل قبول است و جمله وصفیه مفهوم دارد ولی اگر قید مذکور در کلام را قید موضوع فرض کنیم، با از بین رفتن قید نمی توان انتفاء سنخ حکم را برداشت کرد و به همین دلیل است که در علم منطق معروف شده که اثباتی نفی ماعده نمی کند. و آنچه از اوصاف ظاهر می گردد این است که اوصاف قید برای موضوع می باشند، نه قید برای حکم، که لازمه اش عدم دلالت بر مفهوم است. (نائینی، اجودالتقریرات ص ۴۱۸) (۱۳۵۴)

۱۱. دلیل سوم: مشعر به علیت بودن تعلیق حکم به وصف

قائلین به مفهوم وصف میگویند که مشهور است بین علماء که معلق کردن حکم به وصف مشعر به علیت است پس لازمه این کلام این است که حکم منوط به وصف باشد لذا با انتفاء وصف، حکم نیز منتفی می‌گردد و این یعنی جمله وصفیه مفهوم دارد. (خوئی، مصباح الاصول ص ۲۱۸)، (۱۴۲۲)

در پاسخ به استدلال این گونه بیان کرده‌اند که این اشعار اگرچه مسلم و مورد قبول است ولی اشعار تا به مرحله ظهور نرسد کفایت نمی‌کند و نافع برای دلالت داشتن بر مفهوم نخواهد بود. (شیرازی، مبانی اصول فقه ص ۳۱۱)، (۱۴۲۸)

۱۲. دلیل چهارم: حمل مطلق بر مقید

اگر جملات وصفیه مفهوم نداشته باشد نمی‌توان مطلق را بر مقید حمل نمود، فرضاً یک دلیل می‌گوید «ان ظاهر فاعتق رقبه» یعنی اگر ظاهر محقق شد، عتق رقبه، واجب است و در دلیل دیگر، چنین آمده: «ان ظاهر فاعتق رقبه مؤمنه» یعنی رقبه را به «مؤمنه» مقید نموده، بناء اصولیین هم بر این است که دلیل اول - مطلق - را به واسطه دلیل دوم، مقید نمایند و بگویند: مقصود از قضیه اول، این است که رقبه مؤمنه را باید عتق نمود و گویا حمل مطلق بر مقید، مورد اتفاق است. (اردبیلی، کفایه الاصول ص ۱۲۶)، (۱۴۱۳)

قائل به ثبوت مفهوم از این مطلب استفاده نموده و می‌گوید: اینکه مطلق را بر مقید حمل می‌کنند به علت این است که: قضیه دوم - ان ظاهر فاعتق رقبه مؤمنه - دارای مفهوم هست یعنی: عتق رقبه غیر مؤمنه، کفایت نمی‌کند و مفهومش اطلاق «اعتق رقبه» را مقید می‌کند و آنگاه اگر مفهوم نداشته باشد دو دلیل

مثبت با یکدیگر منافاتی ندارند چون یک قضیه می گوید: «اعتق رقبه» و دیگری می گوید: «اعتق رقبه مؤمنه» و هر دو مثبتین هستند و منافاتی با یکدیگر ندارند تا حمل مطلق بر مقید شود بلکه باید قضیه مثبت دوّمی واجد یک جنبه نفیی باشد و با نفییش با اطلاق اولی منافات داشته باشد و اطلاق آن را مقید نماید. (لنکرانی، اصول فقه شیعه، ج ۶ ص ۱۶۷) (۱۳۸۵)

۱۳. دلیل پنجم: تبادر

متبادر از جمله وصفیه این است که وصف مذکور در کلام، علت منحصره صدور حکم است و این تبادر نشان دهنده این است که جمله وصفیه برای مفهوم داشتن وضع شده است که یکی از علائم وضع تبادر است. (تبریزی، الوسیط فی اصول فقه ص ۳۱۶) (۱۴۲۴)

در پاسخ به این استدلال پاسخ داده اند که اصل تبادر علامت وضع باشد، برخی علماء نپذیرفته اند و آنچه متبادر از جمله وصفیه است، انتفاء شخص حکم، هنگام انتفاء وصف است اما اینکه سنخ حکم هم منتفی می گردد معلوم نیست و بحث در مفهوم درباره انتفاء سنخ حکم است. و اگر دلالت وصف بر مفهوم به خاطر وضع ناشی از تبادر است باید استعمال وصف در غیر مفهوم، استعمال مجازی باشد در حالی که این گونه نیست. (شیرازی، مبانی اصول فقه ص ۳۱۲)، (۱۴۲۸)

۱۴. دلیل ششم: اطلاق کلام

اگر برای وصف جایگزین و یا جزء دیگری بود که حتماً می بایست به همراه وصف باشد تا در حکم تأثیر داشته باشند، حتماً در کلام ذکر می شد و با توجه به اینکه متکلم در مقام بیان است و فقط همین وصف را ذکر کرده فلذا از اطلاق کلام می توان این گونه برداشت کنیم که اولاً این وصف عدل و

جایگزین ندارد و ثانیاً این وصف مذکور در کلام تمام موضوع برای حکم هست و این یعنی جمله وصفیه مفهوم دارد. (شیرازی، مبانی اصول فقه ص ۳۱۱)، (۱۴۲۸).

منکرین مفهوم وصف در پاسخ به این استدلال بیان کرده اند که بنابر فرض اینکه متکلم با آوردن وصف در مقام بیان این باشد که این وصف علت منحصره حکم است و یا این وصف مذکور تمام موضوع برای حکم باشد، در این صورت این استدلال اختصاص به مفهوم وصف نخواهد داشت بلکه همین استدلال را می توان در باب مفهوم لقب هم بکار برد و قائل به مفهوم برای لقب شد درحالی که هیچ کس قائل به این حرف نیست. (همان)

۱۵. دلیل هفتم: فهم عرفی از برخی روایات

در روایت نبوی حضرت می فرماید "لی الواجد یحل عرضه و عقوبته" (عاملی، معالم الدین ص ۱۳۲)، (۱۴۰۳) یعنی پرداخت نکردن بدهی از طرف کسی که توانایی پرداخت دین را دارد ولی پرداخت نمی کند، موجب می شود که عرض وی دارای آبرو نبوده و عقوبت و اذیت او جایز باشد. و روایت دیگری به همین مضمون از پیامبر اسلام دارد که "مطل الغنی ظلم" (ابن بابویه، من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۳۱۲) (۱۴۱۳)

آنچه متفاهم عرفی از این دو روایت می باشد این است که اگر شخص مدیون توانایی در پرداخت بدهی نداشت این عدم پرداخت وی ظلم نبوده و باعث حلیت عرض و اذیت وی نمی گردد.

در پاسخ به این استدلال گفته شده که همان گونه که قبلاً بیان شد محل بحث در مفهوم با صرف نظر از قرائن است و در این مواردی که ذکر شد قرینه مناسبت حکم و موضوع وجود دارد که جملات وصفیه مذکور دارای مفهوم است.

۱۶. بررسی دیدگاه موافقین و مخالفین

۱۷. اصولیین موافق

آن‌هایی که می‌گویند وصف مفهوم دارد، سه دلیل دارند، یعنی قدماء و متأخرین سه تا دلیل دارند بر این که جمله وصفیه مفهوم دارد.

دلیل اول: آقای بروجردی به مشهور قدماء هم نسبت می‌دهند، و می‌فرمایند: در این اکرم زیداً العالم قید، قید احترازی است، قید توضیحی نیست اگر مفهوم در کار باشد، فبها المراد، اگر مفهوم در کار نباشد، لغویت در قید لازم می‌آید، قید را برای چه می‌آورد؟ پس اگر اکرم زیداً العالم می‌گوید این قید همه‌کاره است، حکم قید آمده است، حکم روی موصوف وصف آمده است، حکم روی وصف آمده، یعنی زید چون عالم است، باید اکرامش کرد و اگر قید احترازی باشد، یعنی مفهوم و اگر قید احترازی نباشد، لغویت در قید لازم می‌آید، یعنی این قید را بیاورد، یا نیاورد، فرقی نمی‌کند، برای این که حکم روی زید آمده است و عالم دخالت ندارد. این دلیل آقای بروجردی است، و بعد هم نسبت می‌دهند که قدماء همه مفاهیم را - غیر از مفهوم لقب - از همین باب حجت می‌دانند که اگر مفهوم قائل شدیم، شدیم و الا لغویت در قید لازم می‌آید.

جواب آیه ... بروجردی را می‌دهیم که قبول داریم قید احترازی است، اما نمی‌گویید که من علت منحصره هستم، می‌گویید من علت تامه هستم و مفهوم یعنی علت منحصره، نه علت تامه. اگر ما بخواهیم از چیزی مفهوم بگیریم، باید علاوه بر این که مثلاً در مفهوم وصف باید بگوییم قید است، علاوه بر این باید بگوییم قید منحصره است، تا حرف درست بشود، در این که در اکرم زیداً العالم وجوب اکرام روی

زید عالم آمده و زید غیر عالم و خوب اکرام ندارد و این عالم علت تامه برای وجود اکرام است، حرفی نیست به قاعده اذا انتفی القید، انتفی المقید، هم اگر عالم نباشد، حکم نیست، موضوع حکم مرکب از زید و عالم است آنجا هم که وصف غیر معتمد باشد، مثل اکرم العالم، موضوع حکم عالم است، خوب اگر عالم نباشد، دیگر خواه ناخواه حکم هم نیست، چرا حکم نیست؟ اذا انتفا الموضوع انتفی الحكم، چرا حکم نیست؟ اذا انتفی القید، انتفی المقید، برای این که موضوع نیست. خوب مسلم وقتی موضوع نباشد، حکم نیست و قید هم احترازی است، قید توضیحی کم است، قرینه می‌خواهد تا بگوییم قید توضیحی است؛ در این مرکب اگر هر دو جزء نباشد، موضوع نیست، حکم نیست، اگر یک جزئش هم نباشد، باز موضوع نیست، حکم نیست. لذا این که گفته است اکرم زیدا العالم، اگر زید نباشد، وجود اکرام نیست، اگر هم زید باشد، علمش نباشد، وجود اکرام نیست. به قاعده قید احترازی است، به قاعده اذا انتفی القید انتفی المقید، به قاعده ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت مثبت له، همه این‌ها درست است، اما چه چیزی برای ما درست می‌کند؟ علت تامه این درست است، اما این موضوع علت منحصره است؟ این را دلالت ندارد و ما این را می‌خواهیم، باید بگوییم علاوه بر این که علت تامه است، علت منحصره است، یعنی هیچ چیز نمی‌تواند جایش بنشیند، اگر گفت اکرم زیدا العالم و عالم نیست، اما به جایش تقوا هست، آیا همین اکرام زیدا العالم می‌گوید اکرام زید متقی لازم نیست؟ اگر بگویید، می‌شود مفهوم، اگر ساکت باشد، می‌شود نامفهوم ولو این که علت تامه هم هست، لذا انتفی القید انتفی المقید هست. به آقای بروجردی و به قدماء عرض می‌کنیم که آقا شما می‌خواهید علت تامه درست بکنید، معلوم است که وصف علت تامه برای حکم است و معنایش هم این است که اگر هم علت تامه درست بکنید معلوم است که وصف علت تامه برای حکم است و معنایش هم این است که اگر علت تامه باشد، معلوم هست، اگر علت تامه نباشد

معلول نیست. در اینجا هم اگر موضوع مرکب باشد، حکم هست، اگر موضوع مرکب نباشد، حکم نیست، به این می‌گوییم علت تامه؛ به این می‌گوییم موضوع حکم. اما این اصلاً مفهوم نیست؛ آن که مفهوم است این است که اگر مولى گفت اکرم زيدا العالم، بعد هم گفت اکرم زيدا المتقى و تو بين اين دو تا دليل تعارض دیدی، می‌شود مفهوم، اما اگر تعارض ندیدی، می‌شود دو تا حکم و دو تا علت تامه و بدون تعارض؛ و در کلامی گفته است متقى را اکرام کن، در این کلام دیگر گفته است عالم را اکرام کن.

قرآن کریم در کلامی متقى را خیلی بالا می‌برد؛ "ان اکرمکم عند الله اتقاکم" در یک کلام دیگر هم می‌گوید "هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون انما يتذكر اولوالالباب" این‌ها با هم منافات ندارد، هم علم را تعریف بکنیم، واجب باشد احترام علم را نگاه بداریم،

هم تقوا را تعریف بکنیم؛ واجب باشد برما که متقى را احترام کنیم، این‌ها منافاتی باهم ندارد، کی منافات پیدا می‌کند؟ وقتی که مفهوم جلو بیاید؛ بگوید اکرم زيدا العالم، مفهومش این است که اکرام غیر عالم واجب نیست، آن وقت اگر گفت اکرام زيدا المتقى، باهم می‌جنگد، این منطوق با آن مفهوم می‌جنگد، به این می‌گوییم مفهوم، ولی صرف، علت تامه بودن دلالت بر این ندارد که در کلام مفهوم هست، یا مفهوم نیست. این دلیل اول که گفته‌اند وصف - چه معتمد، چه غیر معتمد، چه مذکور چه غیر مذکور - مفهوم دارد، به خاطر این که علت تامه برای حکم است. جوابش هم این است که بله علت تامه برای حکم است، اما این مفهوم نیست که علت تامه باشد؛ ممکن است علت تامه باشد، اما مفهومی در کار نباشد.

دلیل دوم مرحوم صاحب قوانین و بعضی از متأخرین دلیل آورده اند، این است که گفته‌اند تعلیق حکم به وصف، مشعر به علیت مبدأ اشتقاق است. اگر گفت اکرم العالم، یک علت از این فهمیده می‌شود؛ ای لعلمه، تعلیق حکم کرده است بر عالم؛ گفته است اکرم العالم، این تعلیق حکم بر وصف اشعار دارد، یعنی ظهور دارد در این که اینجا یک علتی هست و آن وصف علت برای حکم است، مثل اینکه گفته باشد اکرم زیدا لانه عالم، چه جور اگر گفت لانه عالم، حکم دائر مدار علت است، اینجا هم که نگفته است لانه عالم، اما گفته است، اکرم العالم، همین که حکم را تعلیق داد، موضوع حکم را وصف قرارداد، عقلا یک علت از آن بیرون می‌کشند، اکرم العالم، ای لعلمه، اکرم المتقی، ای لانه متقی. که اگر بخواهیم اصطلاح اصولیش را بگوییم، در اصول میگویند علت گاهی مستنبطه است و علت مذکوره را همین جور گفته‌اند؛ گاهی می‌گوید اکرم زیدا لانه عالم، گاهی هم به جای این اکرم زیدا لانه عالم می‌گوید اکرم العالم، ای لعلمه؛ ای لانه عالم را استنباط می‌کنیم و میگوییم تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است، یعنی ظهور در علت دارد، یعنی ما خودمان یک علت حکم استفاده می‌کنیم.

جواب صاحب قوانین را اینگونه می‌دهیم که ما هم علت مستنبطه را حجت میدانیم، اما حرفی که هست این است که حالا بفرومائید تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است، مثل این است که گفته باشد اکرم زیدا لانه عالم، میگوییم این دلالت می‌کند بر این که علم علت تامه برای حکم است و اما این که علت منحصره برای حکم باشد، این را دیگر دلالت ندارد، در علت منصوصه اش هم دلالت ندارد، چه رسد به علت غیر منصوصه. یعنی حرف صاحب قوانین را که گفته‌اند وقتی می‌گوید اکرم العلماء یا اکرم زیدا العالم، یک علت از آن بیرون می‌کشیم و آن این است که اکرم زیدا لانه متقی.، اما این اکرم زیدا لانه عالم می‌گوید زیدرا اکرام کن، علت هم علمش است، اما علم علت منحصره است؟ چیز دیگر نمی‌تواند

بجایش بنشیند؟ این را دیگر دلالت ندارد. وقتی دلالت نداشت، پس بنابراین فرق است بین این که قید احترازی باشد، یا توضیحی. قبول داریم، اصل در قید احترازی است و ما از وصف علیت استفاده می‌کنیم؛ مسلم وصف اشعار به علیت تامه و دلالت بر علیت منحصره و همه حرف‌ها بین قدماء و متأخرین هم همین جاست. قدماء اصلاً این‌طور که مرحوم آقای بروجردی می‌فرمایند - و درست می‌فرمایند؛ قدماء و خود مرحوم آقای بروجردی می‌فرمایند مفهوم یعنی علت تامه، اما استاد آقای بروجردی، یعنی مرحوم آخوند می‌فرمایند: مفهوم یعنی علت منحصره لذا یک اختلاف مبنایی که تفاوتش هم از زمین تا آسمان است، بین قدماء و متأخرین وجود دارد. آنچه مرحوم آخوند خراسانی می‌گویند، آقای بروجردی نمی‌گویند، آنچه مرحوم آقای بروجردی می‌گویند، مرحوم آخوند نمی‌گویند. آنچه مرحوم آقای بروجردی تبعاً لقدماء می‌فرمایند، این است که مفهوم یعنی علت تامه. خوب درست هم است، اذا انتفی العله، انتفی المعلول، آن که مرحوم آخوند می‌فرمایند این است که این را قبول داریم که اذا انتفی العله، انتفی المعلول؛ وقتی عالم نیست، حکم نیست، اما اگر یک چیزی به جای این علم نشست، آیا حکم هست یا نه؟ اگر گفتید مفهوم نیست، می‌گوییم ممکن است حکم باشد اگر گفتید مفهوم هست، می‌گوییم حتماً به منطوق دلالت می‌کند بر این که حکم روی زید عالم است، مفهوم دلالت می‌کند که حکم روی زید غیر عالم نیست. دو تا حکم داریم، یکی مثبت، یکی منفی. تقریباً نزاع، نزاع لفظی می‌شود. آن که قدماء می‌گویند، متأخرین قبول دارند، آن که متأخرین می‌گویند اصلاً قدماء متعرضش نشده‌اند. نمی‌توانید بگوئید مولا در مقام بیان مراد است، ذکر علت کرده و ذکر علت منحصره کرده است، خوب ذکر علت کرده است؛ بله مولا در مقام بیان مراد است، ذکر علت کرده است، پس علت تامه است، حکم دائر مدار آن موضوع است و در این موضوع چیز دیگر هم دخالت ندارد، مثلاً

اگر شك كنيم اكرم زيدا العالم الاصفهانی، مقدمات حكمت جاري می كنيم و ميگويم: مولا در مقام بيان مراد است اصفهانی را نياورده است، پس بنا بر اين مطلق عالم، هر كجا باشد وجوب اكرام دارد. اين اطلاق ها خوب است، اما ما مقدمات حكمت جاري كنيم براي اين كه علت منحصره درست بكنيم، اين ديگر نه علت منحصره ربطی به اطلاق دارد و نه اطلاق ربطی به علت منحصره دارد.

در باب شرط كه مرحوم آخوند به اطلاق شرط تمسك می كردند، همين ايراد را به مرحوم آخوند داشتيم؛ گفتيم اطلاق شرط به ما می گوید اين شرط مشروطش آن است و اما اين كه اين شرط علت منحصره باشد، اين را ديگر اطلاق نمی تواند به ما بفهاند.

دليل سوم كه مرحوم آقای خوئی " رضوان الله تعالى عليه " خيلي رويش پافشاری دارند اين است كه اصلاً حمل مطلق بر مقيد يعنی مفهوم، يك دليل می گوید اكرم العلماء، يك دليل ديگر می گوید اكرام العلماء المتقی، شما حمل مطلق بر مقيد می كنيد و ميگويد مراد از مطلق هم يعنی اكرم العلماء المتقی، اين يعنی علت منحصره و حمل مطلق بر مقيد، همه جا يعنی مفهوم. از همين جهت هم ميگويم مفهوم وصف حجت است و حمل مطلق بر مقيد هم - چه منفي، چه مثبت - درست است. عمده‌ی دليل اينجاست كه اين ها گفته‌اند وصف مفهوم دارد، به قاعده مسلم در اصول كه ما بايد حمل مطلق بر مقيد بكنيم و حمل مطلق بر مقيد كردن، يعنی مفهوم، يعنی علت منحصره. (خوئی، محاضرات ج ۲ ص ۳۲۱) (۱۴۲۲)

درباره رأی دوم كه گفته می شود وصف مفهوم دارد كه در حقيقت رأی خلاف مشهور است، ادله‌ای اقامه شده است كه از اين قرار است:

۱. تبادر، گفته شده است که از جمله وصفیه که گفته شود «اکرم زیداً عالماً» مفهوم تبادر می کند یعنی اگر عالم نبود، وجوب اکرام نیست. تبادر هم علامت حقیقت است، پس کشف می شود که جمله وصفیه بالوضع دلالت بر مفهوم می کند.

۲. لزوم لغویت که شاید بهترین دلیل در جهت اثبات مفهوم باشد. که آوردن وصف در متعلق حکم قطعاً هدفمند است. تقيید می آورد اگر وصف ذکر بشود و تقيیدی در پی نداشته باشد، آوردن وصف لغو و بیهوده می شود. اگر منظور از «اکرم زیداً عالماً» اختصاص وجوب اکرام به زید عالم نباشد و وصف قید نباشد و تقيید به وجود نیاورد، آوردن عالم لغو می شود. «اکرم زیداً» با «اکرم زیداً عالماً» فرق نمی کند از یک سو و این فرق نکردن آن می شود خلاف وجدان و از سوی دیگر آوردن وصف لغو می شود. در بحث فقهی در طهارت سیدنا الاستاد فرمودند که جایی که آوردن وصف به نحوی است که اگر حکم را مربوط به وصف نکنیم آوردن وصف لغو دربیاید، آنجا دیگر به ناچار ملتمز می شویم به وجود مفهوم.

۳. اصطلاح مشهور بین صاحب نظران اصول و بلاغت که می فرماید: تعلیق حکم به وصف مشعر به علیت است. یعنی اگر حکم وجوب اکرام تعلیق شده است به عالم، «اکرم زیداً عالماً» این اشعار دارد که عالم بودن علت وجوب اکرام است. و ادعاء شده است در ادامه این مطلب که بلغاء آن هایی که ارباب بلاغتند در جمله وصفیه که دارای حکم باشد یا حکم تعلق بگیرد به وصف و موصوف انحصار می فهمند. وصف بلغاء و ضرب المثل در اصطلاح دلیل بر این است که وصف مفهوم دارد.

۴. شیخ انصاری در ضمن نقل ادله می فرماید: ابو عبیده که یکی از لغوی های معروف است از حدیث مطل الغنی ظلم مفهوم فهمیده است. این حدیث از امام سجاد سلام الله تعالی علیه در کتاب تحف العقول نقل شده است در ضمن کلمات امام سجاد. تحف العقول اقوال و روایات چهارده معصوم را به ترتیب

آورده. هم بیانات مفصلشان را و هم کلمات قصارشان. و محدث نوری هم قدس الله نفسه الزکیه این حدیث را نقل می کند که «مطل الغنی ظلم». کسی که ثروتمند است و توان پرداخت دین مردم را دارد اما نمی دهد، مطل ممکن است از معطل گرفته شده باشد و شده این کلمه و در لغت مطل را تأخیر انداختن دین مردم که فکر می کنیم اصل آن از معطل است. مطل غنی آدم ثروتمند اگر تأخیر بیاندازد دین مردم را این ظلم است. ابو عبیده مفهوم گرفته است، گفته است اگر کسی که توانگر نیست و غنی نیست اگر تأخیر بیاندازد این در حق بستانکار ظلم نکرده، آدم غنی در حق طلبکار ظلم کرده. این وصف است و ابو عبیده فهمیده که متخصص لغت یعنی وضع را می فهمد. حرف آن مثل حرف اهل خبره است. بنابراین فهم عبیده دلیل می شود بر اینکه جمله وصفیه که متعلق حکم قرار بگیرد، مفهوم دارد و این فهم برخاسته از فهم متخصص یعنی دلالت وضعی وجود دارد.

۵. صاحب هدایه المسترشدی آورده است که اصل در قیود احترازیه است. وصف قید است و اصل در هر قید احتراز است، معنای احتراز یعنی حکم اختصاص به همین قید و مقید دارد و لا غیر. این می شود مفهوم که انحصار در همین صفت و موصوف

۶. یک دلیل اصولی و آن این است که جزء قواعد اصولی حمل مطلق بر مقید است. اگر یک مطلق داشته باشیم و یک مقیدی «اکرم رجلاً»، «اکرم رجلاً عالماً» این دو تا بیان که بیاید، هر دو در مقام بیان هم باشند، مطلق را حمل بر مقید می کنیم و میگوییم اکرام که مطلق آمده بود نسبت به رجل تقیید می شود به اکرام رجل عالم. و این حمل مطلق بر مقید که یک قاعده از قواعد اصول لفظیه است و مسلم و دارای اعتبار که اعتبار آن عرفی است، عرف این کار را انجام می دهد، می گوید اگر مطلق را مقدم بدارید موجب لغویت مقید می شود و اگر مقید را مقدم بدارید جمع بین الحقیقین و یک جمع مطابق با

متفاهم عرف است. در نتیجه حمل مطلق بر مقید حکم اختصاص پیدا می‌کند به مقید. و حکم که اختصاص پیدا بکند به مقید، همان مفهوم وصف است. بنابراین حمل مطلق بر مقید در حقیقت بیان این مطلب است که وصف مفهوم دارد. اگر این کار را نکنیم باید قاعده اصولی را که حمل مطلق بر مقید است، کنار بگذاریم و آن قاعده اصولی عقلایی قابل کنار گذاشتن نیست. (خویی، مصباح الاصول ج ۲ ص ۴۱۱)، (۱۴۲۲)

۱۸. دیدگاه اصولیین مخالف

ما نمی‌توانیم از جایی از جمله وصفیه، مفهوم استفاده بکنیم؛ نه تبادر و انسباقی در کار است تا دلالت بر وضع بکند، نه اطلاق وصفی هست، نه اطلاق موصوفی نه اطلاق جمله‌ای، تا ما بگوییم مولی در مقام بیان مراد است، غیر نیاورده، جمله مفهوم دارد

درباره این رأی استدلالی که شده است به‌طور کل سه تا دلیل یا مؤید می‌توانیم ارائه بدهیم:

۱. اثبات شیء نفی ما عداه نمی‌کند و تعلق حکم به وصف و موصوف نفی تعلق حکم را به مورد دیگر نمی‌کند. مثلاً وجوب اکرام که تعلق گرفته است به زید عالم این تعلق فقط دلالت بر وجوب اکرام نسبت به مورد خودش دارد اما اضافه بر این دلالت بر نفی وجوب از غیر عالم ندارد و جزء مدلولش نیست.

۲. شیخ انصاری قدس الله نفسه الزکیه بحث مفهوم وصف را در کتاب مطارح الانظار شرح می‌دهند و ادله‌ای را که نقل می‌کنند از این قرار است: دلیل دوم گفته می‌شود که آنرا کشف می‌شود که مفهوم وصف دلیل ندارد. برای اینکه اگر دلیلی داشت باید به‌وسیله یکی از این ادله سه‌گانه بود مطابقی، تضمینی یا التزامی. می‌بینیم که هیچ‌یک از این دلالات بر مفهوم وصف نه دلالت که اشاره واضح هم ندارد. این

همان اصطلاحی است که در معالم الاصول و مطارح الانظار احیاناً و در فصول است که اگر دلالت بود باحدی الدلالات بود، می‌بینیم هیچ کدام از این دلالات که وجود ندارد، کشف آنی می‌شود که مفهوم وجود ندارد. مدلول بدون دلیل نخواهد بود. و اگر ادعاء بشود منتهی به خلف می‌شود و مدلول بدون دلیل.

۳. اصل در تعدد معنا اشتراک است، اختصاص خلاف اصل است، اگر دیدیم وصف مثلاً اکرام یک موردش همین وصف است مورد دیگر عدم وجود وصف، پس دو تا شد و تعدد پیدا کرد، در این فرض تعدد به اصل مراجعه می‌کنیم. اصل اشتراک است یعنی اکرام هم باوجود وصف و اکرام با عدم وجود وصف، اصل در تعدد متعلق حکم اشتراک است نه اختصاص. چون اگر اختصاص را ادعاء بکنیم که وجوب اکرام اختصاص دارد به این وصف این اختصاص نیاز به دلیل دارد. پس از که نیاز به دلیل داشت، به طور طبیعی می‌شود خلاف اصل. چیزی که به طور طبیعی مقتضای طبیعت بیان باشد، این مطابق اصل است. چیزی که نیاز به دلیل خاص داشته باشد مضافاً بر جریان طبیعی خلاف اصل است. این سه تا دلیل برای اثبات قول مشهور ارائه شد. در نتیجه وصف مفهوم ندارد و جاهایی که وصف را در پی قضیه وصفیه ملاحظه می‌کنید بر مبنای قرائن است و خصوصیت مورد. اما طبیعت قضیه وصفیه اقتضاء مفهوم نمی‌کند.

فصل سوم

مفهوم وصف بر اساس دیدگاه حقوقدانان

۱. مقدمه

حقوقدانان بر این باورند که وصف‌های مذکور در متون قانونی اصولاً دارای مفهوم مخالف می‌باشند، بر خلاف نظر مشهور اصولیون که معتقدند، جملات وصفیه دارای مفهوم مخالف نیستند.

نکته اساسی در این اختلاف نظر، این است که اکثر اوصافی که در آیات و روایات به کار رفته‌اند در مورد خاصی وارد شده‌اند و پاسخی که معصوم (ع) برای آنها ارائه می‌دهد، ناظر به همان مورد خاص می‌باشد و درباره‌ی موارد دیگر، سکوت نموده است لذا این‌گونه اوصاف را نمی‌توان دارای مفهوم دانست، چرا که نمی‌توان از این‌گونه اوصاف علت منحصره بودن حکم را برداشت نمود. ولی در متون قانونی، چنین احتمالاتی وجود ندارد و با توجه به اینکه قانونگذار در مقام وضع قوانین کلی است، لذا قانون گذار تمام مواردی که دخالت در حکم مورد نظر داشته را بیان کرده و می‌توان این نتیجه را گرفت که وی علت منحصره حکم را بیان کرده، لذا در موارد فقدان وصف، می‌توان گفت که حکم هم منتفی می‌گردد. (قیاسی، حقوق مدنی ص ۱۲۹)، (۱۳۷۸)

مفهوم داشتن وصف در قوانین کیفری غالباً با اصل تفسیر مضیق نیز سازگارتر است؛ زیرا با توجه به تفسیر مضیق، می‌توان گفت: لازمه ذکر یک صفت یا قید در یک ماده قانونی آن است که حکم مورد نظر، صرفاً در چهارچوب همان صفت یا قید قابل اجرا است و لذا چنان چه آن صفت یا قید منتفی شود، حکم نیز منتفی خواهد شد. به عنوان نمونه: به موجب ماده ۵۱۶ قانون مجازات اسلامی: «هرکس به جان رئیس کشور خارجی یا نماینده سیاسی آن در قلمرو ایران سوء قصد نماید به مجازات مذکور در ماده ۵۱۵ (سه تا ده سال حبس) محکوم می‌شود... «وصف» سیاسی» در این ماده

دارای مفهوم است، یعنی این ماده شامل نمایندگان فرهنگی، بازرگانی، اقتصادی، نظامی یا اعضای اداری و مأموران به خدمات عمومی سفارتخانه‌ها نمی‌شود (پیمانی، حقوق کیفری ص ۲۳۴)، (۱۳۷۵).

البته به این نکته باید توجه داشت که اینگونه نیست که تمام اوصاف مذکور در متون قانونی دارای مفهوم است، چراکه پیشتر ذکر شد که بحث از وجود مفهوم با صرف نظر از وجود قرینه است. به عنوان مثال در ماده ۱۱۶۷ قانون مدنی بیان شده " طفل متولد از زنا ملحق به زانی نمی‌شود" مفهومی این نیست که طفل متولد از غیر زنا ملحق زانی است. و یا در ماده ۱۱۵۷ قانون مدنی آمده است که "زنی که با شبهه با کسی نزدیکی کند باید عده طلاق نگه دارد" ولی مفهومی این نیست که اگر زنی به غیر شبهه با کسی نزدیکی نماید نباید عده طلاق نگهدارد.

می‌توان اینگونه بیان کرد که اکثر مواردی که قانون گذار، وصف را در قانون به کار برده، از آوردن وصف، غرضی داشته و قصد این را داشته که غیر موارد وصف را از شمول حکم خارج نماید و قید را به صورت احترازی ذکر نماید. از این روی در هر متن قانونی ابتداء، باید بررسی نمود که آیا وصف مذکور علت منحصره حکم می‌باشد یا خیر. لذا نمی‌توان به طور کلی بیان کرد که اوصاف مذکور در قوانین موضوعه دارای مفهوم می‌باشند، بلکه باید مورد به مورد بررسی کرد. از همین روی اوصافی که در مثالهای قبل، که از متن قانون مدنی بیان شد، دارای مفهوم نبودند، چراکه این وصف‌ها علت منحصره حکم نبودند.

در اکثر مواد قانونی، وصف‌های مذکور در متن قانون دارای مفهوم بوده به عنوان مثال:

- ماده ۶۹۱ قانون مدنی "ضمان دینی که سبب آن ایجاد نشده، باطل است." که مفهوم مخالفش این است که ضمان دینی که سبب آن ایجاد شده صحیح و نافذ است.

- ماده ۸۸۰ قانون مدنی "کسی که مورث خود را عمداً بکشد از ارث او محروم است." که مفهوم مخالف این است که اگر کسی مورث خودش را به غیر عمد بکشد از ارث او محروم نیست. (کاتوزیان، حقوق مدنی ص ۲۱۸)، (۱۳۸۵).

از نظر اصولیان، وصف‌های به کار رفته در آیات و روایات، فاقد مفهوم مخالف است. ولی صاحب نظران حقوق معتقدند اوصافی که در متون قانونی به کار رفته، اصولاً دارای مفهوم مخالف است. راز این تفاوت دیدگاه را باید در این نکته جستجو کرد که در آیات و روایات، احتمالات و ملاحظاتی وجود دارد که در قوانین موضوعه مطرح نمی‌شود از جمله اینکه بسیاری از اوصاف و قیودی که در روایات به کار رفته، ناظر به موارد خاصی است که در سؤال راویان مطرح شده است. مثلاً راوی در مورد موضوع خاصی از امام ع (سؤال کرده و حضرت نیز در پاسخ تنها حکم همان مورد را بیان فرموده و نسبت به حکم دیگر موارد، سکوت کرده است. چنین اوصاف و قیودی را نمی‌توان علت منحصر حکم دانست در نتیجه، اوصاف مزبور فاقد مفهوم مخالف است. اما در قوانین، چنین ملاحظاتی وجود ندارد و قانونگذار معمولاً در مقام وضع قواعد کلی است لذا اوصاف و قیود مذکور در قوانین مفهوم مخالف دارد (همان).

مفهوم داشتن وصف در قوانین کیفری غالباً با اصل تفسیر مضیق نیز سازگارتر است زیرا با توجه به تفسیر مضیق، می‌توان گفت: لازمه ذکر یک صفت یا قید در یک ماده قانونی است که حکم مورد نظر، صرفاً در چهارچوب همان صفت یا قید قابل اجرا است و لذا چنان چه آن صفت یا قید منتفی شود، حکم نیز منتفی خواهد شد. به عنوان نمونه به موجب ماده ۵۱۶ قانون مجازات اسلامی: «هر کس به جان رئیس کشور خارجی یا نماینده سیاسیون در قلمرو ایران سوء قصد نماید به مجازات مذکور در ماده ۵۱۵ (سه تا

ده سال حبس) محکوم می‌شود... «وصف» سیاسی «در این ماده دارای مفهوم است، یعنی این ماده شامل نمایندگان فرهنگی، بازرگانی، اقتصادی، نظامی یا اعضای اداری و مأموران به خدمات عمومی سفارتخانه‌ها نمی‌شود (پیمانی، ۱۳۷۵) بنابراین نمی‌توان به عنوان یک قاعده کلی بیان کرد که جمله‌ی وصفیه دارای مفهوم است یا دارای مفهوم نیست بلکه باید این مسأله را به ذوق سلیم واگذار کرد و در هر مورد نتیجه گرفت که جمله وصفیه مفهوم دارد یا مفهوم ندارد.

در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

- ماده ۲۱۹ قانون مدنی آورده است: «عقودی که بر طبق قانون واقع شده باشد بین متعاملین و قائم مقام آنها، لازم الاتباع است. «مفهوم این عبارت چنین است:» عقودی که بر طبق قانون واقع نشده باشد بین متعاملین و قائم مقام آنها، لازم الاتباع نیست.»

- ماده ۳۶۰ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «هر چیزی که فروش آن مستقلاً جایز است استثنای آن از مبیع جایز است». مفهوم این ماده چنین است: «هر چیزی که فروش آن مستقلاً جایز نیست استثنای آن از مبیع جایز نیست.»

- ماده ۱۱۵۷ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «زنی که به شبهه با کسی نزدیکی کند باید عده‌ی طلاق نگاه دارد». اما مفهوم مخالف این ماده چنین نیست: «زنی که به غیرشبهه با کسی نزدیکی کند نباید عده‌ی طلاق نگاه دارد.»

- ماده ۲۱۸ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «هر گاه معلوم شود که معامله با قصد فرار از دین به طور صوری انجام شده آن معامله باطل است.» عبارت «با قصد فرار از دین» وصف معامله است اما دلالت بر مفهوم

معتبر ندارد یعنی نمی توان گفت که « هر گاه معلوم شود که معامله بدون قصد فرار از دین و به طور صوری انجام شده ان معامله باطل نیست». زیرا معامله بدون قصد، هیچ اعتباری ندارد.

- ماده ۷۶۱ قانون مدنی آورده است: « صلحی که در مورد تنازع یا مبنی بر تسامح باشد قاطع بین طرفین است و هیچ یک نمی تواند ان را فسخ کند اگر چه به ادعای غبن باشد ». مفهوم این ماده چنین است: « صلحی که در مورد تنازع یا مبنی بر تسامح نباشد، قاطع بین طرفین نیست و هر یک از آنان می تواند به ادعای غبن ان را فسخ کند».

نتیجه گیری

در این پژوهش به بررسی مفهوم وصف پرداخته شد. بر اساس پژوهش‌های صورت گرفته وصف عبارتست از هر چیزی که دامنه موضوع را محدود می‌کند. در مورد مفهوم وصف، علمای اصول اختلاف کرده‌اند که برخی وصف را دارای مفهوم مخالف دانسته و برخی برای آن مفهوم قائل نیستند که مشهور اصولیون وصف را دارای مفهوم می‌دانند. از طرفی دیگر حقوقدانان در مواردی که حکم به صورت ترکیب وصفی بیان شده است، در اکثر موارد، مفهوم وصف را پذیرفته‌اند و در برخی موارد نیز، از وصف، مفهوم مخالف را استفاده نکرده‌اند، پس می‌توان بین اصولیون و حقوقدانان جمع نمود، به این طریق که آن چیزی که باعث شد اصولیون مفهوم وصف را نپذیرند، این است که با توجه به اینکه اکثر روایات با توجه به سؤال راوی پاسخ داده شده است و معصوم (ع) به غیر مورد سؤال توجهی نداشته، لذا وصف مذکور در روایات، علت تامه منحصره حکم نمی‌باشند و دارای مفهوم نمی‌باشد. ولی از آن جایی که قانون‌گذار در اکثر موارد، در مقام وضع قوانین کلی می‌باشد و هرگونه قیدی که دخالت در حکم را داشته بیان نموده، لذا حقوقدانان مفهوم وصف را پذیرفته‌اند. پس هر جا که وصف علت تامه حکم باشد، دارای مفهوم است و از این نظر، بین اصولیون و حقوقدانان فرقی وجود ندارد و هر دو گروه مفهوم را برای وصف، در صورتی که وصف، علت تامه حکم باشد را پذیرفته‌اند.

آن چه از این مبحث، به دست می‌آید این است که در مواد قانونی و نظرات حقوقدانان، بیان یک صفت یا قید در قانون معمولاً ایجاد مفهوم مخالف می‌کند. چنان چه برخی حقوقدانان به این نکته توجه داده‌اند: تقیید نشانه‌ی مفهوم مخالف است. اشنائی قابل ملاحظه به ادبیات یک زبان زنده و به خصوص اطلاع بر مبانی علم فصاحت و بلاغت و جمعان با تتبع و ممارست این نکته را اثبات می‌کند که گویندگان غالباً

قیدی را که در سخنان خود میاورند ایجاد مفهوم مخالف می‌کند، مثالاً ماده ۱۹۱ قانون مدنی می‌گوید:
«عقد محقق می‌شود به قصد انشاء به شرط مقرون بودن به چیزی که دلالت بر قصد کند»

در این ماده: اولاً- قصد مقید به قید «انشاء» شده است و این تقيید، ایجاد مفهوم مخالف می‌کند و ان مفهوم مخالف این است که قصد غیرانشائی) یعنی قصد اخبار (کافی برای ایجاد عقد نمی‌باشد. ثانیاً- تحقق عقد به کمک قصد انشاء، مقید به قید دیگری است که عبارت است از «اقتران قصد انشاء به چیزی که دلالت بر قصد کند». پس اگر، قصد انشاء مقرون به آن چیزی که دلالت بر قصد می‌کند نباشد عقد محقق نمی‌شود (جعفری لنگرودی، مبانی حقوق ص ۳۱۶)، (۱۳۹۱).

اما در مقابل، آن چه بین اندیشمندان اصولی شهرت دارد این است که وصف مفهوم ندارد (خراسانی، ۱۴۱۲۰. نائینی، ۱۴۲۱، مظفر. ۱۳۸۸) و عده‌ای نیز بر این نظرند که وصفهای موجود در منابع، قید موضوع حکم است نه قید حکم (مظفر ۱۳۸۸) و برخی قائل به مفهوم هستند (حیدری، ۱۴۱۲). اما نکته قابل تذکران است که بنا بر هر دو قول، وصف در چند مورد مفهوم ندارد: ۱- در موردی که مسلم باشد وصف توضیحی است نه تقيیدی ۲- در موردی که وصف غالبی باشد (محمّدی، بررسی اصول فقه ص ۸۷)(۱۳۸۷)

گذشته از این که تشخیص قید توضیحی از غیر توضیحی (احترازی) در برخی از موارد چندان ساده نیست. البته اگر وصف، صرفاً بیان کننده موارد غالب باشد یقیناً مفهوم ندارد مانند اصل ۲۸ قانون اساسی:
«هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است برگزیند» عبارت «که بدان مایل است» یک وصف غالبی است یعنی معمولاً انسان شغلی را بر می‌گزیند که بدان علاقمند است اما گاهی ممکن است انسان به شغلی پردازد که هیچ علاقه و تمایلی به آن ندارد.

بنابراین آنچه از مطالب پیشین درباره اختلاف اصولیون و حقوقدانان درباره مفهوم وصف بیان شد، می‌توان اینگونه بیان کرد که هیچ یک از این دو گروه با یکدیگر نزاعی ندارند، بلکه اگر برای هر یک از این دو گروه احراز گردد که وصف مذکور در کلام، علت منحصره حکم است، وصف دارای مفهوم است و اگر اینگونه احراز نگردید، وصف مذکور دارای مفهوم نمی‌باشد، فرقی نمی‌کند این وصف در آیات و روایات بوده و یا در متون قانونی باشد.

منابع

منابع عربی

قرآن کریم با ترجمه الهی قمشه ای

اردبیلی، احمد کفایه الاصول مع حواشی المشکینی. قم: لقمان. (۱۴۱۳)

اشرفی، سید حسین نهاییه الایصال. قم: قدس. (۱۳۸۹)

اصفهانى، محمدحسین الفصول الغرویة فی اصول الفقہیہ. قم: دار الحیاء العلوم السلامیہ. (۱۴۰۴)

اصفهانى . محمد تقی. هدایه المسترشدين (۱۴۲۱)

اصفهانى، محمد تقی، هدایه المسترشدين، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، (۱۴۲۱ ق).

انصاری، شیخ مرتضی، مطارح الانظار، مؤسسه آل البیت علیہ السلام، بی تا.

انصاری، شیخ مرتضی، مطارح الانظار.

تبریزی، میرزا جواد الوسیط فی اصول الفقہ. قم: موسسه امام صادق (ع) (۱۳۸۸)

تبریزی، میرزا جواد ارشاد العقول الی مباحث الاصول. قم: موسسه امام صادق (ع). (۱۴۲۴)

حر عاملی، محمد، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ج ۴، نشر اسلامی، تهران، چاپ ششم،

(۱۴۰۳ ق.)

حکیم، محمدباقر، حقائق الاصول. قم: کتاب فروشی بصیری. (۱۴۰۸)

حیدری، علی نقی، اصول استنباط. قم: لجنه اداره الحوزہ العلمیہ. (۱۴۱۲)

حیدری، علی نقی، اصول استنباط، نشر فیض، کاشان، چاپ هفتم، (۱۳۸۰ ش.).

حیدری، علی نقی؛ اصول الاستنباط، شورای مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۴۱۲ قمری.

خرازی، محمد، عمدہ الاصول. قم: موسسه در راه حق. (۱۴۲۲)

خراسانی، محمد کاظم، کفایه الاصول. قم: موسسه نشر اسلامی. (۱۴۳۰)

خراسانی، محمد کاظم؛ کفایه الاصول، موسسه آل البيت عليه السلام، (۱۴۰۹ قمری).

خراسانی، محمد کاظم، کفایه الاصول، بی تا، چاپ سنگی، ج ۱.

امام خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۲، موسسه انتشارات دارالعلم، قم، چاپ نهم، (۱۳۸۰ ش.).

خویی، ابوالقاسم، مصباح الاصول. قم: مکتبه الداوری. (۱۴۲۲)

خویی، ابوالقاسم، محاضرات فی اصول الفقه، ج ۵.

خویی، ابوالقاسم؛ دراسات فی علم الاصول، جلد دوم، دائرة المعارف فقه اسلامی، (۱۴۱۹ قمری).

خوئی، ابوالقاسم، موسوعه الامام الخوئی، ج ۴۶، موسسه احیاء آثار الامام الخوئی، قم، (۱۴۲۲ ق).

سبحانی، جعفر، الوسیط فی اصول الفقه، ج ۱، موسسه امام صادق (ع)، قم، چاپ اول، (۱۳۸۰ ش.).

سبحانی . جعفر . الموجز فی اصول الفقه.

سبحانی، جعفر، الوسیط فی اصول الفقه، قم، موسسه امام صادق (ع)، چاپ اول، ۱۳۸۰، ج ۱.

سبحانی، جعفر، الوسیط فی اصول الفقه، قم، موسسه امام صادق (ع)، چاپ اول، ۱۳۸۰، ج ۱.

شلبی، محمد مصطفی، اصول الفقه الاسلامی، دارالنهضة العربیه، بیروت، (۱۴۰۶ ش)

صدر، محمدباقر، دروس فی علم الاصول، ج ۱، دارالکتاب اللبنانی، بیروت، چاپ دوم، (۱۴۰۶ ق).

صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الاصول، قم، شریعت، چاپ چهارم، (۱۴۲۸).

صدوق، محمد، من لا یحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی. (۱۴۱۳)

عاملی، حسن بن زین الدین، معالم الدین و ملاذ المجتهدین.

عاملی، حسن، معالم الدین، چاپ خیام، قم، (۱۴۰۸ ق).

عاملی، محمدحسن، معالم الدین و مالذ المجتهدین. قم: دفتر انتشارات اسلامی. (۱۴۲۲)

عاملی، محمد بن مکی؛ القواعد و الفوائد، جلد اول، نشر مفید، (۱۴۰۰ قمری).

علم الهدی، علی بن حسین، الذریعة الی اصول الشریعة، ج ۱.

فاضل لنکرانی، محمد؛ اصول فقه شیعه، جلد ششم، مرکز فقهی ائمه اطهار، (۱۳۸۱ شمسی).

قمی، ابوالقاسم، قوانین الاصول، دارالطباعه، بی تا، چاپ سنگی.

کرباسی، محمدابراهیم، منهاج الاصول (تقریرات درس علامه آقا ضیاء عراقی)، ج ۲، دارالبلاغه،

بیروت، چاپ اول، (۱۹۹۱ م).

محدث نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج ۱۳.

مشکینی، علی، تحریر المعالم.

مظفر، محمد رضا؛ اصول الفقه، جلد اول، النشر الاسلامی، (۱۴۲۳ قمری).

مظفر، محمدرضا، اصول الفقه. محمد رضا مظفر، جلد اول، نشر دانش اسلامی، (۱۴۰۵).

مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، ج ۱، انتشارات معارف اسلامی، تهران، چاپ دوم، (۱۳۸۶ ق).

میر عمادی، سید احمد، ائمه و علم اصول، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، (۱۳۸۴).

نائینی، محمد حسین؛ اجود التقریرات، جلد اول، مصطفوی، (۱۳۶۸ شمسی).

نائینی، محمد حسین؛ فوائد الاصول، جلد دوم، دفتر انتشارات اسلامی، (۱۴۱۷ قمری).

نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، ج ۲۹، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم، (۱۹۸۱ م).

نجاشی، احمد، رجال، قم، نشر جامعه مدرسین.

منابع فارسی

اسلامی، محمد فرهنگ نامه اصول فقه. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. (۱۳۸۹)

پیمانی، ضیاء، حقوق کیفری اختصاصی. تهران: نشر میزان. (۱۳۷۵)

تقوی اشتهاردی، حسین، تقریر بحث امام خمینی، تنقیح الاصول، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، بی تا، (۱۳۷۶ ش).

سبحانی، جعفر، ترجمه و شرح الموجز فی اصول الفقه، جعفر سبحانی، ترجمه مسلم قلی پور گیلانی

سبحانی، جعفر، مترجم: عباس زراعت، ترجمه و شرح الموجز فی اصول الفقه، ج ۱، انتشارات حقوق اسلامی، قم، چاپ سوم، (۱۳۸۱ ش).

سبحانی، جعفر؛ الموجز فی اصول الفقه، ترجمه محسن غرویان، جلد اول، دارالفکر، (۱۳۸۵ شمسی).

شیروانی. علی. تحریر اصول فقه، انتشارات دارالعلم، (۱۳۹۴).

صفایی، سید حسین؛ اشخاص و اموال، نشر میزان، (۱۳۸۵ شمسی).

صفایی، سید حسین؛ قواعد عمومی قراردادها، نشر میزان، (۱۳۸۵ شمسی).

فضلی، عبدالهادی، مبادی اصول الفقه، انتشارات نصاب، قم، چاپ دوم، (۱۳۸۲ ش).

کاتوزیان، ناصر؛ درس هایی از شفعه، وصیت ارث، نشر میزان، (۱۳۸۵ شمسی).

کاتوزیان، ناصر؛ دوره مقدماتی حقوق مدنی خانواده، نشر میزان، (۱۳۸۵ شمسی).

کاتوزیان، ناصر؛ عقود معین، جلد اول، شرکت سهامی انتشار، (۱۳۸۴ شمسی).

کاتوزیان، ناصر؛ عقود معین، جلد دوم، کتابخانه گنج دانش، (۱۳۸۶ شمسی).

کاتوزیان، ناصر؛ عقود معین، جلد چهارم، شرکت سهامی انتشار، (۱۳۸۵ شمسی).

گلیو، روبرت. اصول فقه شیعه اخباری و نظریه فقهی شیخ یوسف بحرانی مترجم یاسر میردامادی.

محقق داماد، مصطفی، مباحثی از اصول فقه، ج ۱، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران، چاپ دوازدهم، (۱۳۸۲ ش).

محمدی. ابوالحسن. مبانی استنباط حقوق اسلامی، (۱۳۵۹).

محمدی، ابوالحسن. «بخش نخست: بررسی تاریخی». در اصول فقه. چاپ هجدهم. تهران: دانشگاه تهران، (۱۳۸۳).

شابک ۹۶۴-۰۳-۴۰۷۶-۶.

محمدی، ابوالحسن، مبانی استنباط حقوق اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، (۱۳۵۸ ش).

محمدی خراسانی، علی؛ شرح کفایه‌ی الاصول، جلد سوم، (۱۳۸۳ شمسی).

مدرسی طباطبائی، حسین؛ فکرت، محمد آصف (۱۳۶۸). مقدمه‌ای بر فقه شیعه. مقدمه‌ای بر فقه شیعه

مشهد مقدس: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی. دریافت شده

ملکی اصفهانی، محمود وعید، اصول فقه شیعه (تقریرات درس آیة الله فاضل لنکرانی)، مرکز فقهی

ائمه اطهار (ع)، قم، چاپ اول، (۱۳۸۱ ش).

ولایی، عیسی؛ فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، نشرنی، (۱۳۸۴).

هادوی تهرانی، مهدی، تاریخ علم اصول، قم، کتاب خرد، چاپ دوم، (۱۳۸۵).

Abstract

The thesis seeks to unveil political approaches of Imamyya's jurists and legislator on the concept of description that by applying analytical-descriptive method, it can find the situation of concept of description in jurisprudential discourses and examines celebrated jurists' approaches and legislators in this area.

Description is a part of opposite concept which is discussed in the lesson of terms related to science of principles, its meaning is more common than syntactic description, and it means every adverb which confines the reals of subject.

The proof of description concept is disputed by the scholars of principles. Most of them believe that the descriptive structure lacks the opposite concept, but from the angle of legal aspect in law, the legislator seeks to take advantage of descriptive structure for presenting a decree in many cases, Analytically, we come to the conclusion that a legislator does not follow a special rule in relation to the concept of description in the law. And he sometimes by explaining the description, seeks to take out a subject lacks description out of decree and he sometimes does not consider a descriptive structure of apposite concept. Accordingly, this way of terms can not be applied in the law account. Nonetheless, most of the lawyers believe in authority of description concept in complied laws and consider it an avoidable obstacle.

Key words: Description Concept, Principles Followers, Law Makers, New Jurisprudential Issues



The University of Qom
Faculty of Theology and Islamic Teachings

A thesis Submitted to the Graduate Studies office
In Partial Fulfillment of The requirements for
The Degree of Master of Arts in Jurisprudence and Principles of Islamic Law

Title:

An analysis of perception of description viwed by shi'I
contemporary fundamentalists, lawmakers and their
works in recent questions

Supervisor:

Dr. Seyed Ali Asghar Mosavi Rokni

By:

Seyyed Mohsen Hoseyni

Summer ۲۰۱۹